

مبارزه امامان معصوم با اعتقادات انحرافی



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

سپاس بیکران خداوند حکیم و صلوات فراوان بر سرور انبیاء حضرت محمد مصطفی و اهل بیت طاهرینش

یکی از برنامه های خیلی مهم امامان معصوم علیهم السلام، مبارزه با انحرافات عقیدتی بوده است. همیشه افراد منحرفی بوده اند که با انگیزه های مختلف سیاسی یا مادی و غیره، افکار انحرافی خود را در جامعه اسلامی ترویج می نمودند. و مردم ساده را شکار می کردند و آنها را از مسیر درست، منحرف می نمودند.

امامان معصوم برای اینکه مردم به دام این ها نیافتند از طریق سخت افزار یا نرم افزار با این منحرفان برخورد می کردند. و این خود از مصادیق نهی از منکر می باشد.

مهم ترین انحراف عقیدتی مربوط به غلات است که به ربوبیت امامان اعتقاد داشتند. مانند علی الهی ها که علی (ع) را خدا می دانند..... این افراد امامان را خدا می دانستند!

در حالی که امامان بارها اعلام کردند ما بنده خدا هستیم و در روایات و دعاها و وارد شده از امامان بارها به این مساله عبد بودن امامان اشاره شده است. مثلاً در دعای بعد نماز عصر اینگونه فرموده اند: از خدایی که معبودی جز او نیست، آن زنده ی پاینده و بخشنده مهربان، خداوند دارای عظمت و رأفت و محبت آمرزش می خواهیم و از او درخواست دارم که توبه ام را بپذیرد، توبه بنده خوار،

فروتن، بینوا، پریشان و زمین گیر و پناهنده‌ای که سود و زیان و مرگ و زندگی و رستاخیز خویش را در اختیار ندارد....

امامان علیهم السلام، اگر چه دارای صفات کمالی الهی اند، اما هیچگاه شریک و شبیه خداوند نبوده و هم طراز خداوند محسوب نمی شوند، آنان هر چه دارند از خداوند است و از خود چیزی ندارند، آنچه خداوند از صفات کمالی داراست، همه بالذات و استقلالی بوده و آنچه ائمه دارا هستند، بالغیر و با عنایت الهی بوده چرا که خداوند خالق است و آنان مخلوق، لذا در زیارتی که از امام عصر علیه السلام نقل شده می خوانیم که فرمود

تفاوتی میان تو و آنان (والیان امرت یعنی امامان) نیست، جز آنکه آنان بندگان و مخلوق تو هستند « و باز و بست و آغاز و پایانشان با توست »^۱

یعنی امامان علیهم السلام از آنجایی که حجت و خلیفه و آیت تو هستند، دارای صفات کمالی تواند، اما از آنجایی که مخلوقند، در این صفات استقلالی نیستند و هر چه دارند از تو و خالقشان دارند و هیچگاه همطراز تو نیستند و تمام شوونشان وابسته به تو است

لذا می بینیم که علی علیه السلام فرمود:

پرهیزد از غلو در حق ما، بگوید ما بندگانیم که تحت ربوبیت خدا هستیم. پس از آن هر « چه در فضل ما خواستید بگویید »^۲

(مصابح المتعجد ج ۲ ص ۸۰۳ اقبال الاعمال ج ۲ ص ۶۴۶)^۱

«(خصال ج ۲ ص ۶۱۴)^۲

یعنی هر چه از صفات كمالي و الهی می شناسید در مورد ما بگوئید چرا كه ما دارای آن هستیم، اما ما را خدا و همطراز او ندانید چرا كه ما عبد و مروبوب خداییم و از خود استقلالی نداریم، لذا می بینیم كه افتخار آن بزرگواران بندگی و تضرع به درگاه الهی بوده است، چنان كه در تشهد اول شهادت می دهیم كه پیامبر خدا، بنده خداست: اشهد ان محمدا عبده و رسوله! كه مقام عبودیت پیامبر قبل از مقام رسالت ذكر میشود.

همچنین علی علیه السلام در مناجات خود با خداوند می فرمود:

«**افتخار من من همین بس كه بنده تو هستم**»³

و امام رضا علیه السلام در توصیف امام فرمود

«... ابد الناس» «امام عابدترین مردم به درگاه خداوند است»⁴

بنابراین ما اگر چه می گوئیم در صفات كمالي، فرقی میان خداوند و امامان نیست، اما خداوند بالذات و استقلالی دارای آن صفات است، ولی امامان بالغیر و غیر استقلالی، چرا كه خداوند خالق است و امامان مخلوق، و مخلوق هر چه دارد از خالق است و از خود چیزی ندارد و هیچگاه امامان جای خداوند را در عبادت و پرستش نمی گیرند، بلکه خود امامان عبادت خداوند را افتخار خود می دانستند⁵

ما در این كتاب به نمونه هایی از برخورد اهل بیت علیهم السلام با منحرفان اشاره می نماییم.

تابستان 1402. كرمانشاه

(«مناقب آل ابی طالب، ج 3 ص 104»³

(«عیون الاخبار ج 1 ص 213»⁴

مبارزه امامان معصوم با اعتقادات انحرافی

در زمان خلافت امیرالمومنین (ع) عده ای او را خدا دانستند.

حضرت علی (ع) گروهی از غالیان (امامان را خدا می دانستند) را در آتش انداخت در این زمینه روایات متعددی است، مربوط به افراد متعدد که نشانگر تحقق این امر است

برخی جریان غالیان را به عده ای، که تعداد آنان ده نفر بوده است، نسبت داده اند که نزد علی (ع) رفته اند و او را خدا و رازق خود خطاب کرده اند.

حضرت فرمود:

وای بر شما، چنین سخن نگوئید. ما نیز، مانند شما مخلوقیم!

اما آنان از ادعای خود دست برنداشتند

از این روی، حضرت امیر (ع) دستور داد گودالی کنند و در آن آتش افروختند و مجدداً از آنان خواست توبه کنند. آنان نپذیرفتند. از این روی، دستور داد آنان را در آتش افکندند.⁶

(بحار الانوار)، ج 25/299⁶

ابن ابی الحدید، نقل می کند:

گروهی در ماه مبارک رمضان، روزه نمی گرفتند. وقتی که با اعتراض علی(ع) رو به رو شدند، (گفتند: أنت أنت [یعنی تو خدائی] حضرت آنان را در آتش افکند. این اندیشه، یک سال یا در این حدود، پنهان ماند پس عبد الله بن سبا، که مردی یهودی و متظاهر به اسلام بود، بعد از مرگ امیرالمؤمنین آن را اظهار کرد و گروهی از وی پیروی کردند که سبّیه نامیده شدند و گفتند: علی نمرده و او در آسمان است و رعد و برق صدای اوست و به آن سلام می کردند.^۷

ابن ابی الحدید در بحثی که راجع به غلات دارد می نویسد:

اولین فردی که در زمان حضرت امیر(ع) اظهار غلو کرد عبد الله بن سبا بود وی علی(ع) را خدا دانست حضرت دستور دستگیر وی و طرفدارانش را داد و گروهی را در آتش افکند. ولی ابن عباس درباره عبد الله بن سبا شفاعت کرد و گفت: وی، توبه کرده از این روی، حضرت وی را به مدائن تبعید نمود و بعد از شهادت علی(ع) مدعی شد که آن حضرت نمرده است.^۸

هل انبئکم علی من تنزلُ الشیاطین تنزل علی کل افاک اثیم^۹

آیا به شما اطلاع دهم که شیطانها بر چه کسی نازل می شوند؟ بر کسی نازل می شوند که دروغ پرداز و گنهکار است.

^۷ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۸/۱۲۰

^۸ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۵/۵

^۹ سوره شعراء، آیه ۲۲۱ و ۲۲۲

امام صادق علیه السلام هفت تن از رهبران گروههای غالی را مصداق این دروغ پردازها معرفی کرد: مغیره، بیان، صائد، حمزه بن عماره بربری، حارث شامی، عبد الله بن حارث و ابوالخطاب.^{۱۰}

و در صورت لزوم، برائت خویش را از آنان اعلام می کرد. امام صادق(ع) بشار شعیری را مورد لعن و نفرین قرار داد و به مرازم گفت که رسماً برائت امام صادق(ع) را از وی اعلام کند.^{۱۱}

و به صالح بن سهل، که تصور ربوبیت درباره امام صادق(ع) داشت، فرمود:

یا صالح انا والله عبید مخلوقون لنا رب نعبده وان لم نعبده عذّبنا.^{۱۲}

ای صالح! به خدا قسم ما بندگان مخلوقیم. برای ما خدائی است که پرستش می کنیم و اگر او را نپرستیم ما را عذاب می کند.

خطابیه، گروهی از غلات بودند منسوب به ابو الخطاب محمد بن ابی زینب اسدی، که خود را از طرفداران امام صادق(ع) معرفی می کرد. وی، در ابتداء ائمه را پیامبر می دانست سپس آنان را خدا دانست و معتقد بود که امام صادق خداست و پدران وی نیز، خدا می باشند و او را پرتوی از نور خدا معرفی می کرد. امام صادق(ع) او را لعن و از وی برائت جست.^{۱۳}

فرقه های دیگری مانند: معمریه و عمیریه از فروع خطابیه بودند که امام صادق(ع) را خدا دانسته و چادرهایی در کناسه کوفه بر پا کرده بودند و در آن امام صادق(ع) را پرستش می کردند! آن حضرت به شدت با این گروهها مبارزه کرد و از آنان برائت جست و فرمود

ما هؤلاء علی دینی و دین آبائی والله لا یجمعنی وایاهم یوم القیامۃ الا وهو علیهم ساخط^{۱۴}

^{۱۰} (بحار الانوار)، ج ۲۵/۲۷۰.

^{۱۱} معرفة الرجال، ۲/۲۲۳، ج ۳۰۹.

^{۱۲} /همان مدرک، ۳۰۳.

^{۱۳} (الملل و النحل)، ج ۱/۱۷۹.

^{۱۴} (بحار الانوار)، ج ۲۵/۳۰۳.

آنان بر دین من و دین پدران من نیستند. و خداوند مرا و آنان را روز قیامت جمع نکند، جز این که بر آنان خشمگین باشد.

از امام رضا(ع) نیز سخنان بسیاری در ردّ غلات نقل شده است. حضرت درباره آنان می فرماید

الغلاة الذين صغروا عظمة الله تعالى فمن احبهم فقد ابغضنا.

غلات کسانی هستند که عظمت الهی را کوچک شمرده اند. پس کسی که آنان را دوست بدارد، ما را دشمن داشته است.

مأمون به امام رضا(ع) اعتراض می کند و می گوید:

به من خبر رسیده است که گروهی درباره شما غلو کرده و از حدّ تجاوز نموده اند! امام، حدیثی از رسول خدا(ص) نقل می کند که فرمود:

مرا فوق آنچه هستم بالا نبرید، زیرا خداوند مرا بنده خود قرار داده قبل از این که نبی خود گرداند و خداوند می فرماید:

ما كان لبشر ان يؤتیه الله الكتاب والحكم والنبوة ثم يقول للناس كونوا عباداً لی من دون الله.¹⁵

وحدیثی از علی(ع) در رد غلو نقل می کند سپس می فرماید:

وَأَنَا لِنَبْرَأَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِمَّنْ يَغْلُو فِينَا فِيرَفَعُنَا فَوْقَ حَدِّنَا.¹⁶

ما به خدا پناه می بریم و برائت می جوئیم از کسانی که درباره ما غلو کرده و ما را بیشتر از آنچه هستیم می دانند و در باره ما غلو می نمایند.

¹⁵ سوره آل عمران)، آیه 79

¹⁶ بحار الانوار)، ج 25/272

و این مبارزه پی گیر، تا دوران غیبت صغری توسط امامان و بعد از آن، توسط علماء و فقهای متعهد ادامه می یابد

در زمان امام حسن عسکری(ع)، فردی به نام علی بن حسکه بود که معرفت امام را کافی از نماز، روزه زکات و خمس می دانست(و می گفت همینکه امام را قبول داریم کافی است و نیازی به نماز و روزه و..نیست) که حضرت، وی را طرد کرد و دستور داد از وی برائت بجویند و در صورت امکان او را مضروب کنند^{۱۷}

امام صادق (ع) در حدیثی به مفضل می فرماید: **ای مفضل! با غلات نشست و برخاست مکنید؛ با آنان غذا مخورید؛ با آنان دست دوستی مدهید و از آنان حدیثی نگرفته و حدیثی هم ندهید.**^{۱۸}

همچنین ائمه (ع) غلات را آشکارا نفرین کرده و برائت و بیزاری خود را از آنان اظهار نموده اند؛ چنان که امام صادق (ع) می فرماید: خدا، ابوالخطاب را لعنت کند و لعنت کند کسی را که با او کشته شد و لعنت کند کسی را که از آنان باقی ماند و لعنت کند کسی را که در قلبش محبتی به آنان داشته باشد! 35 این واکنش ائمه (ع) در برابر غلات، پس از ناامیدی از هدایت آنها و برای پرهیز دادن شیعیان از هرگونه ارتباط و دوستی با آنان است.

¹⁷ (بحار الانوار)، ج 25/316.

¹⁸ طوسی، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ص 297، ش 525.

تعدادی از منحرفان عقیدتی

ابو محمد شریعی

وی که ظاهراً نامش حسن بوده است، اولین کسی است که در زمان سفیر دوم ادعای سفارت نمود شریعی از جمله اصحاب امام هادی(ع) و امام حسن عسکری(ع) به شمار می رفته است. از ناحیه مقدسه [9]. امام(عج) توقیعی در لعن وی صادر گردید و شیعیان به همین دلیل از او دوری جستند

احمد بن هلال کرخی (180-267 ق)

وی پیش از انحراف از شخصیت والایی برخوردار بود و عالمی برجسته و عارفی متقی محسوب می شد. احمد بن هلال، عصر امام رضا(ع) تا هفت سال از غیبت صغری را درک کرده بود [10] شیخ طوسی در الفهرست می نویسد: بیشتر کتب احادیث شیعه بوسیله او روایت شده است او نیز مدعیان و کالت بود و سفارت محمد بن عثمان را قبول نداشت و گفته بود: «من چیزی از امام درباره وی شنیدم، اما درباره پدرش، عثمان شنیده ام اگر درباره او نیز یقین داشتم، اطاعت می کردم، [11]» گفتند غیر از تو کسان دیگری شنیده اند، گفت: انتم و ماسمعم سرانجام درباره احمد بن هلال نیز توقیع لعن صادر شد و حسین بن روح نایب سوم آن را اعلام کرد. وی تألیفاتی از جمله کتاب (یوم وليله) (روز و شب) و کتاب نوادر (تازه ها) نیز دارد. احمد بن هلال پس از مدتی به مسلک صوفیه پیوست و گویا 54 نوبت به حج رفت که 20 نوبت آن را پیاده طی کرد [12].

محمد بن علی بن بلال (بلالی)

محمد بن علی نیز یکی دیگر از مخالفان نیابت محمد بن عثمان است. پیش از انحراف با امام دهم و یازدهم، رابطه نزدیکی داشت و از وکلای معتبر آنان بشمار می رفت. [13] ابن طاووس او را از سفرای

موجود در عصر غیبت صغری و از بابهای معروفی می داند که قایلین به امامت عسکری (ع) در آن اختلاف ندارند. امام شیخ طوسی او را در زمره نکوهش شدگانی می داند که ادعای سفارت کرد. جریان او با محمد بن عثمان و درخواست اموالی که از امام نزد وی بود، معروف است تا جایی [14]. که از امام مهدی (عج) توقیعی درباره وی صار می گردد

محمد بن احمد بن عثمان

محمد بن احمد بن عثمان مکنی به ابو بکر و معروف به بغدادی، برادرزاده محمد بن عثمان سفیر دوم است که در بیسوادی و ناجوانمردی شهره عام و انحراف او در نزد محمد بن عثمان به اثبات رسیده بود. شیخ طوسی می نویسد: «جمعی از خواص صحابه در مجلس محمد بن عثمان، در روایات ائمه بحث و گفتگو داشتند که ناگهان محمد بن احمد به آن مجلس وارد شد، سفیر دوم با ورود وی [15] «دستور قطع مذاکره را داد و گفت: «ساکت باشید که این جنایتکار جزء اصحاب شما نیست محمد بن احمد پیش از ورود به بغداد، مدعی نیابت نبود. گروهی از علمای شیعه درباره ادعای او از وی توضیح خواستند که منکر شد و قسم یاد نمود که چنین ادعایی ندارد و گفت: «گرفتن هر مقدار پول به عنوان وکالت بر من حرام است» اما پس از آمدن به بغداد تغییر روش و عقیده داد و از گروه شیعیان بغداد جدا گردید و مردم را پس از خویش به محمد مظفر معروف به ابو دلف احاله داد و [16]. وصیت کرد

محمد بن احمد، مدتی از طرف یزیدی حاکم بصره در آن شهر سمت وکالت داشت. در آن سمت اموال بسیاری به چنگ آورد و پس از چندی به دلیل شکایت گروهی از او، یزیدی اموالش را مصادره کرد و او را مورد ضرب و شتم قرار داد که سرانجام بر اثر آن ضربات اندکی بعد [17]. درگذشت

ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی

شلمغانی از کسانی است که با حسین بن روح نایب سوم امام مهدی (عج) به مخالفت برخاست و به تأسیس مذهب جدیدی پرداخت. وی از قریه شلمغان از قراء واسط بود و نیز او را الغزاق [18] و

پیروانش را به همین مناسبت عزاقریه می خوانده اند. شلمغانی یکی از کاتبان بغداد و از مؤلفان شیعه بود. پیش از مخالفت با حسین بن روح، نزد شیعیان مقام بزرگی داشت و نوشته هایش مورد استفاده آنان قرار می گرفت، زمانی که حسین بن روح پنهان زیستی را آغاز کرد، شلمغانی را به نیابت خویش برگماشت و توقیعات حضرت مهدی (عج) توسط حسین بن روح به دست وی می رسید. مردم نیز در رفع حوایج و حل مشکلات خویش به او مراجعه می کردند

تاریخ خروج شلمغانی از تبعیت حسین بن روح دقیقاً روشن نیست زیرا نمی دانیم که وی در چه تاریخی در خفا می زیسته است. از منابع چنین استنباط می گردد که دوره پنهان زیستی حسین بن روح با شروع دوران وزارت حامد بن عباس مصادف بوده است که ایام وزارت حامد نیز از جمادی الاخر 306 تا ربیع الاخر سال 311 ه.ق. طول کشیده است. [19] اما شیخ طوسی نوشته است که شلمغانی هرگز از جابن ابن روح نه نایب بود و نه سفیر، بلکه وی یکی از فقیهان بود که به کفر و الحاد گرایید [20]. و از این جهت توقیعی به دست ابن روح، مبنی بر لعن و برائت از وی و پیروانش صادر گردید به هر حال شلمغانی در سال 322 ه.ق. مذهبی ایجاد کرد که براساس آن در عالم تشیع قائل به تناسخ و حلول خداوند در اجسام دیگران گردید. [21] وی ترک عبادت و نکاح محارم را مباح اعلام کرد، [22] و توانست گروهی از شیعیان از جمله محسن بن ابی الحسن فرزند ابن فرات وزیر را به خود متمایل کند. [23] از جمله کسان دیگری که به او پیوستند، ابراهیم بن محمد بن ابی عون، عالم و ادیب شیعه بود. وی کتابی تحت عنوان «تشبیهات» تألیف کرد. ابراهیم از معدود کسانی بود که درباره شلمغانی غلو کرد و بر آن اعتقاد بود که خداوند در جسم آدم، شیث و سایر انبیاء و اولیاء به ترتیب حلول کرده تا در جسد امام حسن عسکری (ع) و سپس در قالب شلمغانی قرار گرفت و به همین دلیل او و [24] پیروانش، حرم و اموال خود را برای استفاده شلمغانی مباح دانسته اند

سرانجام به دلیل همین اعتقادات منحط، توقیعی مبنی بر لعن شلمغانی از ناحیه مقدسه امام مهدی (عج) صادر گردید و حسین بن روح (312 ق) از محل زندان خویش -در خانه مقتدر خلیفه- نامه ای به ابو علی بن همام نوشت که چون در دست دشمن اسیر است از امام بخواهد که توقیع مربوط به [25]. شلمغانی منتشر نشود ولی حضرت مهدی دستور انتشار آن توقیع لعن را صادر فرمودند

دستگیری و قتل شلمغانی

پس از انتشار عقاید شلمغانی و صدور لعن از ناحیه مقدسه امام مهدی (عج)، شیعیان از او روی برتافتند. دستگاه خلافت نیز که در آغاز از اندیشه های انحرافی، محرمانه حمایت می کرد، در این زمان، رواج چنین اندیشه هایی را برای تشکیلات خویش زیان بار ارزیابی کرد و به تعقیب شلمغانی پرداخت و سرانجام او را در سال 322 (ق) در حالی که از مکانی به مکان دیگر می گریخت دستگیر کرد.

ابن مقله وزیر از پیروان برجسته شلمغانی چون: حسین بن قاسم بن عبد الله، ابراهیم بن محمد، ابن شیث زیات و احمد بن محمد بن عبدوس، مراسلاتی به دست آورد که او را به خطابه هایی که در خور شأن خداوندی است، خطاب کرده بودند. آن مدارک را در حضور خلیفه به مردم نشان دادند و صحت آنها به اثبات رسید. شلمغانی نیز اقرار کرد که آن اسناد از پیروان اوست اما مضامین آنها را رد [26]. کرد و از مکتب خویش دست کشید و اظهار اسلام نمود

اما ابن کثیر می نویسد: «شلمغانی در آغاز محاکمه، منکر اتهامات گردید ولی در مرحله دوم به برخی [28]» از اتهامات اقرار نمود. قضات از او خواستند که از آنچه می گوید توبه کند ولی حاضر نشد در جریان محاکمه ابن عون و ابن عبدوس را که از طرفداران وی بودند به حضور شلمغانی آوردند. خلیفه به آنان دستور داد که اگر او را مقدس نمی شمارند به گونه هایش سیلی زنند. احمد بن عبدوس وی را سیلی زد ولی ابراهیم ابن ابی عون، ریش شلمغانی را بوسید و او را با خطابه هایی چون، الهی، سیدی و رزاقی خواند.

سرانجام با آن که شلمغانی ربوبیت خویش را انکار کرد ولی فقیهان و قضات خون وی را مباح اعلام [28]. کردند و همراه ابن ابی عون به دار آویختند و سپس اجساد آنان را در آتش سوزاندند به هر حال با وجود این که شلمغانی تألیفاتی داشته و کتاب «الحاسة السادسة» دستور دینی مکتب وی محسوب می شده است، از اصول عقاید و دعاوی او اطلاع دقیقی نداریم زیرا از وی و پیروانش سندی در دست نیست. و آنچه مخالفان نقل کرده اند هم مختصر است و هم ممکن است به تهمت و غرض آلوده باشد.

امر مسلم این است که شلمغانی همچون حسین بن منصور حلاج از حلولیه بوده است و حسین ابن روح نایب سوم، به صراحت او را از پیروان حلاج می شمارد.[29] چون حسین ابن روح مورد اعتماد شیعیان بوده است، بنابراین در انحراف شلمغانی تردیدی نمی ماند

حسین بن منصور حلاج

حسین بن منصور حلاج یکی دیگر از مدعیان نیابت است... حلاج صوفی معروف، پس از آن که وارد بغداد شد، تصمیم گرفت که از راه رابطه نسبی، خود را به اسماعیل بن علی نوبختی که از بزرگان و علمای شیعه بغداد بوده است-نزدیک کند. اما چنان که شیخ طوسی در کتاب الغیبه به تفصیل، شرح مراوده وی با نوبختی را آورده است، از نوبختی دست کشید و دیگر قاصدی نزد وی اعزام نکرد.[30]

حلاج سپس راهی «قم» گردید. وی در آغاز خود را رسول امام غایب و وکیل و باب آن حضرت معرفی می کرد و معتقد بود که امام مهدی (عج) از دنیا رحلت کرده اند. اما علی بن حسین بن موسی [31]. بابویه (پدر شیخ صدوق) و دیگر شیعیان قم نیز از وی تبری جسته و از قم طردش کردند اگرچه توقیع لعن از طرف صاحب الامر (ع) درباره حلاج صادر نشده است، [32] ولی حسین بن روح وی را منحرف و به ادعای دروغین و کالت متهم می کرد. هیأت حاکمه نیز از آن بیم داشت که مبدا حرکت حلاج پایه های حکومت آنان را سست و جامعه را از اصل اسلام منحرف کند. به همین دلیل در زمان خلافت مقتدر او را دستگیر کردند و به فتوای علما محکوم به اعدام گردید. حلاج پس از آگاهی از فتوای علما گفت: «قتل من جایز نیست» زیرا دین من اسلام و مذهب من تسنن است!! [42] درحالی که حلاج خود را نماینده امام مهدی (عج) و بغدادی نیز او را شیعه می دانسته است

محمد مظفر معروف به ابو دلف

ابو دلف از مخمسه [33] معروف بوده و سرانجام به ابو بکر بغدادی روی آورد و از مرام وی دفاع کرد و او را از حسین بن روح، نایب سوم برتر دانست. ابو بکر او را جانشین خویش نمود و از این رو بعد از

سمری، وی نیز ادعای سفارت کرد و اصحاب و بزرگان شیعه همین ادعا را دلیل بر کذب او دانستند زیرا براساس توقیع امام، سمری آخرین سفیر بوده است و هر کس بعد از وی ادعای سفارت کند، دروغگو و کذاب است. بنابراین ابو دلف نیز متهم به الحاد و کفر گردید و سپس کارش به دیوانگی [34]. کشید و از میدان مبارزات مذهبی به کنار رفت

پی نوشت:

- طوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن: الغیبة، مکتبة الصادق، نجف، 1385 (ق)، ص 242-1)
- صدر، سید محمد: تاریخ غیبت صغری، ترجمه محمد امامی، کیوان، اصفهان، 364، صص 116 و 2- [115]
- همان کتاب، ص 142-3)
- همان کتاب، صص 131، 200-4)
- [غفارزاده، علی: زندگانی نواب خاص امام زمان: انتشارات نبوغ، 1375، ص 90-5)
- [طوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن: الغیبة، صص 245-244-6)
- [همان کتاب، ص 255-7)
- [صدر، سید محمد: تاریخ غیبت صغری، ج 2، صص 149 و 150-8)
- [طوسی: الغیبة، ص 244/دوانی علی، مفاخر اسلام، ج 2، صص 207 و 206-9)
- [طوسی: الفهرست، به کوشش محمود رامیار، دانشگاه مشهد، 1351، ص 50-10)
- [همان کتاب، ص 245-11)
- طوسی: اختیار معرفة الرجال (معروف به رجال کشی)، دانشگاه مشهد، 1348، ص 449/صدر، -12)
- [سید محمد: تاریخ غیبت صغری، ص 122]
- [غفارزاده، علی: زندگانی نواب خاص امام زمان، صص 194، 195-13)
- [طوسی: الغیبة، ص 264/صدر، سید محمد: تاریخ غیبت صغری، ص 125-14)
- [همان کتاب، ص 256/همان کتاب، ص 127-15)
- [صدر، سید محمد: تاریخ غیبت صغری، ص 128-16)

[طوسی:الغیبه، ص 414-17)

در کتاب المنتظم ابن جوزی، 27/6 العزاقیر - کامل ابن اثیر، 290/8 «القراقر» - نهایت الادب، - (18)
[124/23 «العراقید»، تاریخ الخلفاء، ص 291 «القراقر» آمده است

طوسی:الغیبه، ص 196/اقبال، عباس:خاندان نوبختی، کتابخانه طهوری، 1345، صص 223، - (19)
222]

همان کتاب، ص 250/جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ترجمه محمد تقی - (20)
[آیت الهی، امیر کبیر، 1367، ص 200

[ابن اثیر:الکامل، دارالکتب العلمیه، لبنان (بیروت)، 1407 ق/1987 م/ج 7، ص 103-21)
صفدی، صالح الدین خلیل:الوافی بالوفیات، دار النشر فرانتز شتایر، 1381 ق/1961 م، ج 4، - (22)
[صص 107، 108/مدرس، محمد علی:ریحانۃ الادب، ج 3، صص 235، 236
[ابن اثیر:الکامل، ج 7، ص 103-23)

[مدرس، محمد علی:ریحانۃ الادب، ج 7، ص 363-24)

[طوسی:الغیبه، صص 253، 252-25)

اقبال، عباس:خاندان نوبختی، صص 425، 224، صفدی:الوافی بالوفیات، ج 4، صص 108، - (26)
107]

[ابن کثیر:ابو الفداء:البدایه و النهایه، مکتبه المعارف (بیروت)، 1966 م، ج 11، ص 179-27)
ابن اثیر:الکامل ج 7، صص 104، 103/ذهبی:تاریخ اسلام، دار الکتب العربی، بیروت، 1414 - (28)
[ق/1994 م، صص 24، 115، 116/اقبال، عباس:خاندان نوبختی، صص 237، 236
[طوسی:الغیبه، ص 266/اقبال، عباس:خاندان نوبختی، ص 225-29)
[همان کتاب، ص 247-30)

تنوخی، ابو علی الحسن:نشوار المحاضره و اخبار المذاکره، مطبعه امین هندیه (مصر)، 1921 م، - (31)
[ج 1، ص 181

[صدر، سید محمد:تاریخ غیبت صغری، ص 145-32)

[همان کتاب، ص 146-33)

مخمسه گروهی از غلات بودند که اعتقاد داشتند، پنج نفر: سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، عمرو بن - (34) امیه ضمیری از طرف خداوند حاکم بر اراده جهان می باشند. (به نقل از حاشیه الغیبه، ص 256/صدر [سید محمد: تاریخ غیبت صغری، ص 128 صدر، سید محمد: تاریخ غیبت صغری، ج 2، صص 149، 150-35) نگارنده: سید حسن موسوی

مبارزه حضرت باقرعلیه السلام با عقاید انحرافی

در دوران امامت حضرت باقرعلیه السلام فرقه‌ها و گروه‌های سیاسی - مذهبی منحرفی فعالیت داشتند که امامعلیه السلام همچون سدّی استوار در برابر نفوذ عقاید باطل آنان، ایستادگی نموده و طیّ مناظراتی که با سران این گروه‌ها داشت، پایگاه‌های فکری و عقیدتی آنان را در هم می‌کوبید. در تاریخ، فقط نمونه‌هایی از این احتجاجات امام علیه السلام با گروه‌های منحرف آمده است.

احتجاج با اسقف بزرگ شام

زمانی که هشام بن عبدالملک - خلیفه وقت اموی - امام باقر و فرزندش امام صادق علیهما السلام را به شام احضار کرد و بعد از مذاکراتی، آن دو بزرگوار را مرخص نمود تا به شهر مدینه باز گردند؛ آنها بعد از بیرون آمدن از قصر، با جمعیتی انبوه از کشیشان و راهبان مسیحی رو به رو شدند که منتظر ورود «اسقف بزرگ» خود بودند تا طبق مراسم سالیانه در جمع آنان حاضر شده و به سؤالات پیچیده آنان پاسخ گوید.

امام باقرعلیه السلام به طور ناشناس در آن مجمع بزرگ شرکت فرمود. این خبر فوراً به هشام گزارش داده شد؛ وی برای بررسی جریان، مأموری به انجمن آنان فرستاد. طولی نکشید که اسقف بزرگ وارد شد و نگاهی به جمعیت انداخت و چون سیمای پرفروغ امام علیه السلام توجه وی را به خود جلب کرد، پرسید:

آیا شما، از ما مسیحیان هستید یا از مسلمانان؟

امام علیه السلام جواب داد: از مسلمانان.

اسقف پرسید: از دانشمندان آنان هستید یا از افراد نادان؟

فرمود: از افراد نادان نیستم.

اسقف گفت: اول من سؤال کنم یا شما می‌پرسید؟

فرمود: شما سؤال کنید

آنگاه اسقف بزرگ از مسایل مهمی دربارهٔ بهشت، جریان زندگانی حضرت عَزِیز، وقت بین الطَّلوعین و ... سؤال کرد و جواب‌های قانع کننده‌ای از حضرت شنید و چون خود را عاجز دید، ناراحت شد و گفت:

مردم! فردی دانشمندتر از من را در جمع خود حاضر نمودید تا مرا رسوا سازد و مسلمانان بدانند که «پیشوای آنان از ما برتر و داناتر است. به خدا سوگند! دیگر با شما سخن نخواهم گفت و اگر تا سال [دیگر زنده ماندم، مرا در میان خود نخواهید دید!]¹²»

...در این هنگام، همه متفرق شدند

احتجاج با کج اندیشان

نمونه دیگری از مبارزه امام باقر علیه السلام احتجاج ایشان با کج اندیشان فکری و افراد منزوی و گوشه‌نشین بود. یکی از این افراد، «محمد بن منکدر» است. وی می‌گوید

در یک روز بسیار گرمی به اطراف شهر مدینه رفتم و با محمد بن علی علیهما السلام که فردی سنگین وزن بود رو به رو شدم و با خود گفتم: «بزرگی از قبیلهٔ قریش در این هوای گرم، با این حال، به خاطر «مال دنیا کار می‌کند! باید او را نصیحت کنم

پیش او رفتم و سلام کردم. او در حالی که عرق از سر و رویش می‌ریخت، نفس زنان سلام مرا پاسخ داد. به او گفتم: خداوند، تو را اصلاح کند. شما که بزرگی از بزرگان قریش هستید، در این هوای گرم برای دنیا مشغول کار هستید؛ اگر در همین حال مرگتان فرا رسد چه جواب می‌دهید؟

حضرت گفت:

به خدا قسم! اگر من در این حالت بمیرم، در حال اطاعت از فرمان خداوند جان داده‌ام که محتاج تو «

و دیگران نیستم. همانا در صورتی از مرگ واهمه دارم که در هنگامی فرا برسد که مشغول گناهی
»باشم

[من گفتم: خدای، تو را رحمت کند! خواستم شما را نصیحت کنم؛ ولی شما، مرا موعظه نمودید!]¹³

احتجاج با خوارج

یکی از مهم‌ترین فرقه‌های منحرف اسلامی، فرقه «خوارج» است که در زمان حضرت علی علیه السلام
بر امام شوریدند و جنگ «نهروان» را به پا نمودند. گرچه آنان در این جنگ سرکوب شدند، لکن طرز
فکر آنان در جامعه رسوخ کرد

یکی از افراد مشهور خوارج در زمان امام باقر علیه السلام «نافع بن ارزق» ملقب به «أبو راشد» بود که
رئیس بزرگ‌ترین فرقه خوارج آن زمان بود. روزی «نافع» به حضور امام رسید و مسائلی از حلال و
حرام پرسید. امام به سؤالات وی پاسخ داد و ضمن گفت‌وگو فرمود

به این مارقین (از دین خارج شدگان) بگو: چرا جدایی از امیرمؤمنان علیه السلام را حلال شمردید «
در صورتی که قبلاً خون خویش را در کنار او و در راه او نثار می کردید و یاری او را موجب نزدیکی
به خدا می دانستید؟ آنان خواهند گفت که: او در دین خدا، «حکم» قرار داد. به آنان بگو: خداوند در
شریعت پیامبر خود، در دو مورد، «حکم» قرار داده است

یکی، در مورد اختلاف میان زن و شوهر است که می‌فرماید: «و اگر از جدایی و شکاف میان آنها بیم
داشته باشید، دآوری از خانواده شوهر و دآوری از خانواده زن انتخاب کنید. اگر این دو داور تصمیم به
[اصلاح داشته باشند، خداوند به توافق آنها کمک می‌کند. (زیرا) خداوند، دانا و آگاه است.»]¹⁴

و دیگری، دآوری «سعد بن معاذ» است که پیامبر اسلام (ص) او را در میان خود و قبیله یهودی «بنی
قریظه» حکم قرار داد و او هم طبق حکم خداوند دآوری کرد

آنگاه امام افزود: آیا نمی‌دانید که امیرمؤمنان علیه السلام «حکمیّت» را به این شرط پذیرفت که دو داور بر اساس حکم قرآن داوری کنند و از حدود قرآن تجاوز نکنند و شرط کرد که اگر بر خلاف قرآن رأی بدهند، مردود خواهد بود؟! وقتی که به امیرمؤمنان علیه السلام گفتند: داوری که خود تعیین کردی، بر ضرر تو نظر داد. فرمود: «من، او را داور قرار ندادم، بلکه کتاب خدا را داور قرار دادم.» پس، چگونه مارقین حکمیّت قرآن و مردود بودن خلاف قرآن را گمراهی می‌شمارند اما بدعت و بهتان خود را گمراهی به حساب نمی‌آورند؟

نافع» با شنیدن این بیانات، گفت: به خدا سوگند! این سخنان را نه شنیده بودم و نه به ذهنم خطور «
[کرده بود! حق، همین است ان شاءالله]. 15

احتجاج با غلات

غُلات» همان طور که شیخ مفید گفته است: «آنانی هستند که امیرمؤمنان علیه السلام و ائمه از نسل «
وی را، به خدایی و نبوت نسبت می‌دهند و در مورد برتری دینی و دنیایی آنان از حد تجاوز کرده و
از حد اعتدال خارج می‌سازند. اینان، گمراهان و کفّاری هستند که امیرمؤمنان علیه السلام در
موردشان به قتل و سوزاندن حکم نموده و دیگر ائمه: حکم به کفر و خروج آنان از اسلام را
[داده‌اند].» 16

رهبر غُلات در زمان امام باقر علیه السلام فردی به نام «مغیره بن سعید عَجلی» بود. او به خدمت امام
علیه السلام رسید تا در پناه شخصیت آن حضرت به عقاید منحرفه خود پوشش دهد. وی به امام علیه
السلام گفت: «به مردم اعلان کن که دارای علم غیب هستی و من در برابر این مسأله، تو را از
«نعمت‌های عراق بهره‌مند می‌گردانم

امام باقر علیه السلام با شدّت، حرف او را رد نموده و وی را از خانه طرد کرد. او بعدها به امامت

محمد بن عبدالله بن حسن، که فردی کم حرف بود، معتقد شد [17] و پیروانی

را دور خود جمع کرد

امام باقر علیه السلام در مبارزه بادیگر مذاهب، مثل: جبریّه و مفوّضه و معتزله از همین روش احتجاج و جدل استفاده می کرد و جواب منحرفان را رد می نمود

افشاگری و روشن گری

روش دیگر ائمه: روشن نمودن افکار شیعیان نسبت به افکار مذاهب منحرف و جلوگیری از روی آوردن شیعیان به مکاتب غلط و التقاطی بود و امام باقر علیه السلام از این شیوه بسیار استفاده می نمود. آن حضرت به پیروان خود می فرمود

[مغیره بن سعید، از رحمت خداوند دور باد! چون بر ما دروغ می بندد.] [18]

همچنین امام علیه السلام خطاب به پیروانش می فرماید

مقام علی علیه السلام را از آنچه خداوند برایش قرار داده، پایین تر نیاورید و او را فوق مقامی که ...»

[خداوند برایش معین کرده، قرار ندهید...] [19]

ای شیعیان، شیعه آل محمد! شما تکیه گاهی معمولی باشید تا افراد افراطی به شما رجوع کنند و افراد «

[مردّد هم به شما پیوندند...] [20]

امام علیه السلام در این فراز از بیاناتش به شیعیان توصیه می کند که راه وسط و حدّ اعتدال را پیشه کنند تا افراد افراطی که در دین غلوّ می کنند، به آنها روی آورده و از عقاید انحرافی و تندروی های بیجا دست بردارند و همچنین افرادی که نسبت به عقاید دینی خیلی سست و کم عقیده هستند، خود را اصلاح نموده و به حقایق دین آشنا شوند. و همین روش، سیره امام باقر علیه السلام درباره جریانات سیاسی و شورش های زمان حضرت است. چه آنکه الگوی مبارزات سیاسی علیه حاکمان جور را در وجود «زید بن علی بن الحسین:»؛ برادر بزرگوارش می داند و به مردم اعلان می کند: «... و أمّا زید

فلسانی الذی أنطق به...» [21] ... زید، زبان گویای من است...» و درباره میزان ارزش مبارزاتی «زید»

می فرماید: «إِنَّ أَخِي زَيْدَ بْنَ عَلِيٍّ خَارَجَ فَمَقْتُولٌ عَلَى الْحَقِّ فَالْوَيْلُ لِمَنْ خَذَلَهُ، وَالْوَيْلُ لِمَنْ حَارَبَهُ،
[والويل لِمَنْ قَاتَلَهُ.]» 22

امام محمد باقر علیه السلام قیام زید بن علی علیه السلام را مطابق حق (که همان راه اعتدال است) می داند و مردم را به عظمت آن متوجه ساخته و به عنوان الگویی برای قیام های ارزشی - سیاسی، معرفی می نماید تا جایی که زندگی طرف های مقابل زید را - چه کسانی که او را خوار نموده و او را یاری ننموده اند و چه کسانی که با او به جنگ پرداخته اند و چه آنانی که او را شهید نموده اند - تباه می داند.

پی نوشت ها

12. اقتباس از: دلائل الامامه، محمد بن جریر بن رستم طبری، ص 106 - 108، منشورات الرضی، قم، چ 3، 1363 ش؛ سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص 342، مؤسسه تعلیماتی و تحقیقاتی امام صادق (ع)، قم، چ 1، 1372 ش

13. الارشاد، شیخ مفید، ج 2، ص 162، مؤسسه آل البيت (ع) لاحیاء التراث، چ 1، 1413 ق؛ بحار الانوار، ج 46، ص 287

14.. نساء / 35

15.. سیره پیشوایان، ص 345؛ احتجاج، طبرسی، ج 2، ص 174، انتشارات اسوه، چ 1، 1413 ق

16. تصحیح الاعتقاد یا شرح عقاید صدوق، شیخ مفید، ص 109، منشورات الرضی، قم، 1363 ش. با تعلیقه سید هبه الدین شهرستانی

17. فرق الشیعه، حسن بن موسی نوبختی، دار الذخائر للمطبوعات، قم؛ الجذور والتاریخیه و النفسیه للغلوّ و الغلاة، سامی الغریری، ص 276، چ 1، 1424 ق

18.. اعلام الهدایه، امام باقر (ع)، ج 7، ص 107، المجمع العالمی لاهل البيت (ع)، چ 1، 1422 ق

19.. بحار الانوار، ج 25، ص 283

20. همان، ج 67، ص 101؛ کافی، ج 2، ص 75.
21. سفینه البحار، ج 2، ص 273، دارالمرتضی، بیروت
22. اعلام الهدایه، امام باقر(ع)، ج 7، ص 126، به نقل از: مقاتل خوارزمی، ج 2، ص 113¹⁹

¹⁹ <http://ensani.ir/fa/article/57933>

امام صادق(ع) و مبارزه علمی با فرق انحرافی

امام صادق علیه السلام در طول حیات مبارکشان پیوسته نسبت به غلوکنندگان و پیروان آنها و نیز فرقه‌هایی که دین را با تأویلات شخصی بیان می‌داشتند و اباحی‌گری را شیوع می‌دادند، مبارزه علمی کرده و همگان را نسبت به خطر آنها برای اصل دین متوجه کردند.

نخستین فرقه اباحه‌گر

نخستین فرقه‌ای که اباحه‌گری را ترویج کرد، «مرجئه» بود، این فرقه مدعی است با وجود ایمان، هیچ گناهی زیان نمی‌رساند، چنان‌که با کفر، هیچ طاعتی مفید نیست

این فرقه با چنین عقیده‌ای عملاً زمینه را برای ترویج گناهکاری میان مسلمانان فراهم آوردند، ائمه صلوات الله علیهم آنها را مورد لعن قرار دادند. امام صادق صلوات الله علیه به شیعیان توصیه کرد که به خاطر خطر تفکر مرجئه، فرزندان‌شان را حدیث بیاموزند، امام صادق صلوات الله علیه در نقد ایمان «بدون عمل فرموده است: «ملعون ملعون من قال: الايمان قول بلا عمل».

فرقه‌های دیگری که عملاً اباحه‌گری را در جامعه اسلامی رواج می‌دادند، عبارتند از: «خطابیه» پیروان ابوالخطاب محمد بن ابو زینب، «معمریه» پیروان معمر بن عباد سلمی، «نصیری» پیروان محمد بن نصیر نمیری، «بشریه» پیروان محمد بن بشیر کوفی، «مخمسه» پیروان ابوالخطاب، «علبائیه» پیروان بشار

شعیری و «نزاریه» که شعبه‌ای از «اسماعیلیه» است، برای احکام شرعی و تکالیف عبادی مثل نماز، زکات و حج تأویلات خاصی داشتند و می‌گفتند که مقصود از واجبات شرعی، قمی است که دوستی آنان واجب است و محرمات عبارتند از قومی که باید آنان را دشمن داشت و از ایشان تبری جست.

و در میان کیسانیه، سه فرقه به نام‌های «حمزیه»، «جناحیه» و «بیانیه» به اباحه‌گری معروف‌اند، «حمزیه» پیروان حمزه بن عماره بربری بودند، او باور داشت که هر کس امام را بشناسد از قید رعایت واجبات و محرمات دین آزاد خواهد بود، «جناحیه» پیروان عبدالله بن حارث بوده و به همین علت به حارثیه نیز معروفند، این گروه نیز گمان می‌کردند که با شناخت امام، تکلیف برداشته می‌شود.

بیانیه» پیروان بیان بن سمعان بودند، گروهی از آنان معتقد بودند که بخشی از شریعت اسلام توسط «بیان» نسخ شده است، لذا به بخشی از واجبات عمل نمی‌کردند و نسبت به برخی از محرمات بی‌اعتنا بودند، «ابومسلمیه»، گروهی منتسب به «راوندیه» است، این فرقه شناخت امام را برای رستگاری کافی می‌دانستند و خود را از قید رعایت واجبات و احتراز از محرمات آزاد می‌پنداشتند.

برخی از نویسندگان کتاب‌های ملل و نحل مدعی هستند که این فرقه‌ها متأثر از دین مجوس و مزدکند و یا باقی‌مانده آنان هستند، زیرا آنان اکثر اعمالی را که در اسلام حرام و در آیین مزدک حلال بوده مباح می‌شمردند.

غلو» نیز در لغت به معنی تجاوز از حد است، قرآن خطاب به اهل کتاب می‌فرماید: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ»، ای اهل کتاب در دین خود، غلو (تجاوز از حد) نکنید و درباره خدا غیر از حق نگویید، قرآن کریم آنان را از این جهت از غلو نهی می‌کند که در حق حضرت مسیح (ع) از مرز حق تجاوز کرده و او را خدا یا فرزند خدا دانسته‌اند.

پس از درگذشت پیامبر گرامی اسلام (ص) گروه‌هایی درباره حضرت علی (ع) و یا سایر پیشوایان معصوم (ع) از مرز حق تجاوز کردند و مقاماتی را برای ایشان قائل شدند که ویژه خداست، از این جهت آنان را «غلاة» یا «غالیان» (جمع غالی) نامیده‌اند.

شیخ مفید (ره) می‌گوید: «غالیان، گروه‌هایی هستند که به اسلام تظاهر کرده، ولی برای امیرمؤمنان و پیشوایان از فرزندان او، الوهیت و نبوت قائل شده‌اند و آنان را با صفاتی معرفی کرده‌اند که از مرز «حقیقت فراتر است».

علامه مجلسی می‌نویسد: «غلو درباره پیامبر و پیشوایان، این است که آن‌ها را خدا بنامیم یا در عبادت و پرستش، ایشان را شریک خدا بنگاریم؛ یا آفرینش و روزی را از آن‌ها بدانیم؛ یا معتقد شویم خدا در آنها حلول کرده است؛ یا بگوییم آنان بدون الهام از جانب خدا از غیب آگاهند؛ یا امامان را

پیامبر بدانیم، یا تصور کنیم که شناخت و معرفت آنان، ما را از هر نوع عبادت خدا بی نیاز می سازد و «تکالیف را از ما برمی دارد».

امیرالمؤمنین و فرزندان پاک او پیوسته از غالیان دوری جسته و بر آنها لعنت فرستاده اند، ما در این جا تنها به نقل یک حدیث بسنده می کنیم

امام صادق (ع) به پیروانش چنین دستور می دهد: «إِحْذَرُوا عَلَى شَبَابِكُمُ الْغُلَاةَ لَا يُفْسِدُوهُمْ فَإِنَّ الْغُلَاةَ شَرُّ خَلْقِ اللَّهِ يُصَغِّرُونَ عَظَمَةَ اللَّهِ وَيَدْعُونَ الرُّبُوبِيَّةَ لِعِبَادِ اللَّهِ»، بر جوانان خود از غالیان بترسید تا مبادا باورهای دینی آنها را فاسد سازند، حقاً که غالیان بدترین مردمند، آنان می کوشند که از عظمت خدا بکاهند و برای بندگان خدا ربوبیت را اثبات کنند

از این جهت، تظاهر غالیان به اسلام بی ارزش است و بزرگان اسلام آنها را کافر می دانند، همچنین شیخ صدوق در اعتقادات خود می نویسد: «اعتقاد ما درباره غالیان این است که آنان کافر به خداوند و بدتر از یهود و نصاری، مجوس و قدریه قدریه، گروهی از معتزله هستند که معتقدند هر انسانی خالق اعمالش است و کفر و معاصی به تقدیر خدا نیست و حروریه اند حروریه، فرقه ای از خوارجند و از تمام اهل بدعت بدترند»، یادآور می شویم در عین این که باید از غلو پرهیز کرد، نباید هر نوع فضیلتی درباره پیامبران و اولیای الهی را بدون معیار غلو دانست

تأویل گرایان

تأویل گرایی قبل از ظهور اسماعیلیه از سوی عده‌ای از اصحاب امام صادق(ع) آغاز شد که البته کسانی از آنان مانند ابومنصور عجل و ابوالخطاب و مغیره بن سعید مورد طرد و لعن آن حضرت واقع شدند، بر این اساس، ریشه برخی از تأویلات اسماعیلیه همان فرقه‌های غلات و زناده است.

بر اساس شواهد و مدارک متعدد، شکی نیست که غلات، پیش‌تاز پدیده تأویل در مفاهیم دینی و اشخاص معین بوده‌اند، آن‌ها در عصر امام باقر(ع) و بعد در زمان امام صادق(ع) زندگی می‌کردند و نماینده بارز آنها افرادی نظیر ابوالخطاب و ابو منصور عجل بودند، ارتباط ابوالخطاب و گروه او با اسماعیل توجه بسیاری از مورخان را جلب کرده است، به صورتی که اسماعیلیه را همان خطابی به حساب آورده‌اند، بعضی از محققان معاصر آغاز باطنی‌گری اسماعیلیه را به وسیله ابوالخطاب می‌دانند.

اشعری در این باره می‌گوید: «خطابی می‌گفتند معنای آیه ثم ارسلنا رسلنا تتری آن است که در هر عصری دو رسول لازم است: یکی ناطق و دیگری صامت، محمد(ص) ناطق است و علی(ع) صامت».

نقد و نظر

در رد تفکر تأویلی خطابه، احادیثی چند از امام صادق(ع) وارد شده است، به عنوان مثال هشام بن حکم، فقیه، متکلم و از خواص شاگردان امام صادق(ع) است که در عصر کثرت فرقه‌های مختلف و در اوج بحث‌های کلامی و رواج جدل در زمان عباسی اول، با وسعت فکر و منطق و برهان قوی در مجالس مناظره، پیروزمندانه مکتب جعفری را تبیین و از حریم آن دفاع می‌کند و به همین سبب مورد بغض واقع شد و اتهام‌های گوناگون شبهه و مجسمه و ... را بدون هیچ سند و مستندی منتسب به او می‌کنند.

شالوده فکر کسانی مانند ابوالخطاب بر نوعی غلو درباره ائمه، به ویژه امام صادق(ع)، مبتنی می‌شود که به گفته سعد اشعری، کشی و کلینی، با مخالفت شدید امام صادق(ع) نیز روبه‌رو می‌شود و منشأ یک طرز تفکر برای گروه‌های مختلفی به نام خطابه می‌شود که اگر اساس تفکر آن‌ها را برگرفته از ابوالخطاب بدانیم، به دست می‌آید که وی حلول روح الهی در آدمی، تناسخ و اباحی‌گری را باور داشته است.

علت این که شیعه با غلو مخالف است، مواضع صریح و روشن و مکرر ائمه اطهار(ع) و به ویژه امام صادق(ع) است که بارها تصریح فرمودند: «ما بندگان پروردگار یکتا هستیم»، ائمه از غلو کنندگان برائت جستند و آنان را خارج شدگان از ایمان و داخل شدگان در آتش جهنم دانستند، مجالست و

معاشرت و کمک و اعتماد بر آنان را مساوی با خروج از ولایت خدا و رسول و اهل بیت قلمداد کردند و فرمودند: «شفاعت ما به آنها نمی‌رسد و آنان را مورد لعن قرار دادند»^{۲۰}

مبارزات امام موسی کاظم علیه السلام با انحرافات عقیدتی

دوره امامت امام موسی بن جعفر علیه السلام (۱۸۳-۱۴۸) به جهت شرایط خاص سیاسی و اجتماعی حاکم بر آن، شاهد انحرافات متعددی در جامعه اسلامی هستیم. در این زمان برخی از شیعیان از جریان اصیل امامت منحرف گشته و معتقد به امامت اشخاص دیگری غیر از ائمه دوازده گانه شیعه بوده‌اند. از طرفی شاهد حضور فرقه‌های انحرافی‌ای چون، مرجئه، معتزله، قدریه، غالیان، واقفیه و معتقدان به تشبیه و تجسیم هستیم. علاوه بر این، برخی از شیعیان در خصوص خلق یا قدم قرآن ابهاماتی دارند و عده‌ای معتقد به مجبور بودن انسان در اعمال بوده‌اند. امام موسی بن جعفر علیه السلام به عنوان رهبر جریان اصیل شیعی، با تمامی این انحرافات مبارزه کرده و تلاش کرده با روشنگری‌های خویش، جریان اصیل شیعی را هدایت کند.

موضع امام موسی بن جعفر علیه السلام در برابر انحراف از امامت

در دوران ائمه علیهم السلام، سیاست تقیه در مواردی سبب شده برخی از شیعیان در تشخیص امام بعدی دچار مشکل شده و نتوانند امام واقعی را بشناسند. در زمان امام موسی بن جعفر علیه السلام دقیقاً همین شرایط حکم‌فرما بود. در چنین موقعیتی، امام موسی بن جعفر علیه السلام تلاش داشت امام واقعی را به شیعیان خویش معرفی کند. روایتی که شیخ مفید نقل کرده، می‌تواند نشان‌دهنده‌ی انحراف برخی از شیعیان و موضع امام موسی بن جعفر علیه السلام باشد. وی می‌نویسد: محمد بن قولویه (به سند خود) از هشام بن سالم روایت کرده که پس از وفات امام صادق علیه السلام من و محمد بن نعمان (مؤمن الطاق) در مدینه بودیم. مردم دور عبدالله بن جعفر (فرزند امام صادق علیه السلام معروف به عبدالله افطح) اجتماع کرده بودند. ما وارد مجلس او شدیم و از او درباره نصاب زکات پرسیدیم.

او نتوانست جواب دهد. ما حیران و سرگردان از نزد او بیرون آمدیم و در جایی نشسته و گریه کردیم و با خود می‌گفتیم به سوی چه کسانی باید برویم؟ مرجئه، قدریه، معتزله یا زیدیه؟ ناگهان شخصی آمد و از ما خواست که به دنبال او راه بیفتیم... من به دنبال او رفتم تا به در خانه امام موسی بن جعفر

علیه السلام رسیدیم. من داخل خانه شدم. دیدم موسی بن جعفر علیه السلام آنجاست؛ بدون این که حرفی بزنم، فرمود: نه به سوی مرجئه، نه به سوی قدریه و نه به سوی معتزله و نه به سوی زیدیه! بلکه به سوی من! عرض کردم: جانم فدای شما، برادر شما عبدالله گمان می کند که پس از پدرتان امام است! حضرت فرمود عبدالله می خواهد خدا را بندگی نکند. پرسیدم آیا برای شما امامی هست؟ فرمود: نه. سپس از ایشان سؤالاتی پرسیدم... عرض کردم آیا با این پیمانی که شما بر پنهان داشتن جریان، از من گرفتید، اجازه می دهید جریان امامت شما را به آنان برسانم و آنها را به سوی شما دعوت کنم؟ حضرت فرمود: هر که را رشید و رازدار یافتی، به او برسان و پیمان بگیر که فاش نکند و [اگر فاش کند، سر بریدن در کار است].^۱

این جریان نشان می دهد در این دوره گروه های منحرف زیادی چون مرجئه، قدریه، معتزله و زیدیه در جامعه بوده اند. علاوه بر این، برخی از شیعیان، معتقد به امامت افرادی چون عبدالله بن جعفر بوده اند و امام موسی بن جعفر علیه السلام شیعیان را از پیروی از این فرقه های انحرافی باز داشته و به آنها سفارش می کند با رعایت اصل تقیه، این واقعیت را به دیگران نیز انتقال دهند.

موضع امام موسی بن جعفر علیه السلام در برابر غالیان

یکی از جریان های منحرف و خطرناک در دوره ائمه علیهم السلام، که آسیب های فراوانی به جریان اصیل شیعی وارد ساخت، جریان فکری غلو^۲ است که از همان دوران امام علی علیه السلام تا پایان دوره امامان علیهم السلام و حتی در دوره های بعد، تداوم یافته است. هر یک از امامان شیعه با جدیت به مبارزه با این جریان انحرافی پرداختند و تلاش کردند شیعیان را از افتادن در دام غلو و عقاید غالیانه نجات دهند. در زمان امام موسی بن جعفر علیه السلام نیز این جریان نمایندگانی داشت که امام با آنان مبارزه کرد.

مهم ترین نماینده فکری جریان انحرافی غلو در دوره امام موسی کاظم علیه السلام، محمد بن بشیر، از موالی بنی اسد و ساکن کوفه بوده است.^[۲] وی عقاید غالیانه و بسیار خطرناکی را در میان پیروانش

پراکنده کرده و تلاش کرده با ترفندهایی خاص مانند شعبده‌بازی، آن‌ها [را] فریب داده و به سوی خویش جذب کند.[۳] اعتقاد به الوهیت امام موسی بن جعفر علیه السلام و نبوت خویش، توقف در امام موسی بن جعفر علیه السلام و اعتقاد به غیبت و مهدویت آن حضرت و تلاش در معرفی خویش به عنوان جانشین وی و بیان عقاید غلوآمیز دیگری چون ثنویت و ازلی بودن باطن انسان، عقایدی [است که به این غالی نسبت داده شده است].[۴]

امام موسی بن جعفر علیه السلام، در راستای مبارزه با اندیشه‌های غالیانه، از محمد بن بشیر برائت جست، در موارد متعددی او را لعن کرد، وی را در ادعاهایش دروغ گو خواند و برای راحت شدن از شرّ او دعا کرد. محمد بن عمر کشّی، از بطائنی روایت کرده که از امام موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: خداوند محمد بن بشیر را لعنت کند و حرارت آهن را به او بچشاند. او بر من دروغ می‌بندد. خدا از او بری باد. من از او به سوی خدا بیزاری می‌جویم. بار خدایا من از آن‌چه ابن [بشیر درباره‌ام ادعا می‌کند، بیزارم. بار خدایا مرا از او راحت کن].[۵]

در ادامه این حدیث، امام موسی بن جعفر علیه السلام، علی بن حمزه بطائنی، راوی حدیث را آگاه می‌کند که احدی جرأت نمی‌کند «عمداً» بر ما دروغ ببندد، مگر این که خداوند حرارت آهن را به او می‌چشاند. سپس حضرت به دروغ بستن بنان[۶] بر علی بن الحسین علیه السلام، مغیره بن سعید[۷] بر امام باقر علیه السلام، اشاره می‌کند و می‌فرماید: خداوند آن‌ها را به سزای گفته‌هایشان رسانده است و حرارت آهن را به ایشان چشانده است. اینک محمد بن بشیر - که خدایش لعنت کند - بر من دروغ می‌بندد. من به سوی خدا از او بیزاری می‌جویم. خدایا مرا از دست او راحت کن. خدایا از تو می‌خواهم که مرا از این رجس نجس، محمد بن بشیر، که شیطان با پدرش در نطفه‌اش شریک بوده، [خلاص کنی].[۸]

در این روایت، امام موسی بن جعفر علیه السلام، چندین بار محمد بن بشیر را دروغ گو خوانده که بر اهل بیت علیهم السلام دروغ بسته (الوهیت و مهدویت آن حضرت را تبلیغ کرده)، همچنین چندین بار از وی و عقاید غالیانه‌اش برائت بسته و او را چند بار لعن کرده و در نهایت مژده هلاکت او را به

یکی از شیعیان داده است. چنین برخورد شدیدی با غالیان، تقریباً کم سابقه است و می تواند نشان گر میزان انحراف محمد بن بشیر و میزان تأثیرات مخرب وی در میان جامعه باشد، به گونه ای که امام موسی بن جعفر علیه السلام تلاش دارد با شیوه ای سخت گیرانه از تأثیرات مخرب این غالی جلوگیری کند و شیعیان را از گرفتار شدن در دام عقاید غالیانه وی نجات دهد.

خطر این غالی منحرف به حدی بود که حضرت، خون او را نیز حلال شمرد و به یکی از اصحابش دستور داد تا در صورت امکان او را به قتل برساند. هر چند محمد بن بشیر در زمان امامت آن حضرت به قتل نرسید، اما دعای امام موسی بن جعفر علیه السلام در حق او، سبب شد وی به بدترین وضعی در [زمان امامت امام رضا علیه السلام به قتل برسد. ۹]

موضع امام موسی بن جعفر علیه السلام در برابر واقفیه

به جز محمد بن بشیر - که اشاره شد در امامت امام موسی بن جعفر علیه السلام توقف کرد و امامت امام رضا علیه السلام را نپذیرفت - زیاد بن مروان قندی و افراد بسیار دیگری نیز امامت آن حضرت را انکار کرده اند. دست آویز توقف کنندگان در امامت امام موسی بن جعفر علیه السلام، برخی از روایات جعلی یا روایاتی بوده که در آنها یکی از ائمه علیهم السلام به عنوان «قائم» معرفی شده اند. به عنوان نمونه، واقفیه روایتی را به امام صادق علیه السلام نسبت می دادند که حضرت فرموده است: «نام قائم، نام صاحب تورات، یعنی موسی علیه السلام است.» [۱۰] و در روایتی دیگر به حضرت نسبت می دادند که فرموده است: «روزها را از یک شنبه تا شنبه بشمر! هفت روز است، شنبه ی شنبه ها، خورشید [روزگار و نور ماه ها، کسی که اهل لهو و لعب نیست، همو هفتمین امام و قائم شماست.»] ۱۱

طرح این اندیشه های انحرافی در زمان امامت امام موسی بن جعفر علیه السلام، سبب تردید در میان شیعیان شده است و امام موسی کاظم (علیه السلام) به منظور رفع این تردید و مبارزه با این اندیشه انحرافی و در پاسخ کسانی که از آن حضرت پرسیدند: آیا شما «قائم» هستید؟ فرمودند: «تمام ائمه علیهم السلام در زمان خود قائم به امر امامت هستند تا این که این امانت را به بعدی بسپارند. جانشین و [قائم به امر امامت بعد از من فرزندم علی علیه السلام است.] ۱۲

امام موسی بن جعفر علیه السلام در این روایت علاوه بر رفع شبهه در خصوص معنای قائم، به امام پس از خویش نیز اشاره کرده و در حقیقت اندیشه توقف بر خویش را باطل اعلام کرده است.

همچنین امام موسی بن جعفر علیه السلام در راستای مبارزه با این اندیشه منحرف (اندیشه واقفیه)، چندین بار به زیاد بن مروان قندی در خصوص پذیرفتن امامت فرزندش، امام رضا علیه السلام، هشدار داده است. در منابع مختلف، روایتی به نقل از زیاد قندی و ابن مسکان ذکر شده که این دو، نزد امام موسی بن جعفر علیه السلام نشسته بودند، حضرت به ایشان فرمود: الآن بهترین فرد اهل زمین بر شما وارد می شود. در این هنگام امام رضا علیه السلام - در حالی که خردسال بود - وارد شد. آن دو گفتند: بهترین فرد روی زمین (همین است؟!). موسی بن جعفر علیه السلام به فرزندش امام رضا علیه السلام فرمود: پسر من می دانی این دو، چه می گویند؟ امام رضا علیه السلام عرض کرد: بله پدر جان! این دو، در امامت من شک دارند. [۱۳] در ادامه این روایت که از کسان دیگری نقل شده، [۱۴] حضرت کاظم علیه السلام به آن دو در خصوص انکار امامت فرزندش هشدار داده است. حضرت به آنان فرمود: اگر حق او را انکار کنید یا خیانت ورزید، لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر شما باد. ای زیاد، تو و [اصحاب، فرزندان را انکار نکنید. ۱۵]

به نظر می رسد هر چند ابن مسکان ابتدا در امامت امام رضا علیه السلام شک کرده است، اما با هشدار که حضرت به او و زیاد بن مروان قندی داده و با روشن گری امام، وی از این اعتقاد انحرافی خویش برگشته است. دلیلی که این احتمال را تقویت می کند این است که امام موسی بن جعفر علیه السلام در پایان حدیث، تنها به زیاد بن مروان فرمود: ای زیاد تو و اصحاب فرزندان را انکار نکنید.

در روایت دیگری، امام موسی بن جعفر علیه السلام در حالی که فرزندش امام رضا علیه السلام نزد ایشان بود، به زیاد بن مروان قندی فرمود: ای زیاد این پسر فلان است که نامه اش نامه من، سخنش [سخن من و فرستاده اش فرستاده من است. و هر چه بگوید سخن حق همان است. ۱۶]

این روایات نشان می‌دهد امام موسی بن جعفر علیه السلام در موارد متعددی با اندیشه انحرافی توقف در امامت خویش مبارزه کرده و تلاش کرده شیعیان را در این زمینه آگاه سازد.

پانوشته‌ها:

1. أَخْبَرَنِي أَبُو الْقَاسِمِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ قُؤْلُوبِ ... عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ كُنَّا بِالْمَدِينَةِ بَعْدَ وَفَاةِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ أَنَا وَ مُحَمَّدُ بْنُ النُّعْمَانِ صَاحِبُ الطَّاقِ وَالنَّاسُ مُجْمِعُونَ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ أَنَّهُ صَاحِبُ الْأَمْرِ بَعْدَ أَبِيهِ ... « مفید، الإرشاد، قم، کنگره شیخ مفید ۱۴۱۳، اول، ج ۲، ص ۲۲۱ - ۲۲۳

2. کان محمد بن بشیر من اهل الکوفه من موالی بنی اسد» طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفه « الرجال (رجال کشی)، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸، ص ۴۷۸ و نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعه، بیروت، دار الاضواء ۱۴۰۴، دوم، ص ۸۳

3.

طوسی، اختیار معرفه الرجال (رجال کشی)، ص ۴۸۰

4. در این باره رک: حاجی زاده، یدالله، جریان غلو در عصر امام کاظم علیه السلام با تکیه بر عقاید غالیانه محمد بن بشیر، فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام، سال چهاردهم، شماره اول، بهار ۱۳۹۲، شماره مسلسل ۵۳، ص ۱۰۵ - ۱۲۵

5. لعن الله محمد بن بشیر و اذاقه الله حر الحدید.... و ان محمد بن بشیر لعنه الله یکذب علی» طوسی، « اختیار معرفه الرجال (رجال کشی)، ص ۴۸۳

6. بنان (بیان) بن سمعان از غالیان زمان امام باقر علیه السلام است که عقاید غالیانه‌ای چون حلول، تشبیه، نبوت خویش و اعتقاد به دو خدا به او نسبت داده شده است. طوسی، اختیار معرفه الرجال (رجال کشی)، ص ۳۰۵

7. مغیره بن سعید از غالیان زمان امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام، خود را نائب امام باقر علیه السلام معرفی می‌کرد و معتقد به الوهیت آن حضرت بود. رک: نوبختی، فرق الشیعه، ص ۶۳

و ان محمد بن بشير لعنه الله يكذب على». طوسی، اختیار معرفة الرجال (رجال كشي)، ص ۴۸۳۸. ۹

طوسی، اختیار معرفة الرجال (رجال كشي)، ص ۴۸۱

10. سابعكم قائمكم، ألا و هو سمي صاحب التوراة. شهرستاني، محمد بن عبدالكريم، الملل و

«النحل، قم، الشريف الرضي، ۱۳۶۴، سوم، ج ۱، ص ۳۹

11. و روت الموسوية عن الصادق رضى الله عنه أنه قال لبعض أصحابه: عدّ الأيام فعدّها من الأحد «
حتى بلغ السبت، فقال له: كم عددت؟ فقال: سبعة، فقال جعفر: سبت السبت، و شمس الدهور، و نور
الشهور. من لا يلهو و لا يلعب، و هو سابعكم قائمكم هذا. و أشار إلى ولده موسى الكاظم» شهرستاني،
الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۹۸

12.

مَا مِنْ إِمَامٍ يَكُونُ قَائِمًا فِي أُمَّةٍ إِلَّا وَهُوَ قَائِمُهُمْ فَإِذَا مَضَى عَنْهُمْ فَالَّذِي يَلِيهِ هُوَ الْقَائِمُ وَ الْحُجَّةُ حَتَّى ...
يَغِيبَ عَنْهُمْ فَكُلُّنَا قَائِمٌ فَاصْرِفْ جَمِيعَ مَا كُنْتَ تُعَامِلُنِي بِهِ إِلَى ابْنِي عَلِيٍّ طوسی، محمد بن حسن، كتاب
الغيبة، قم، مؤسسة المعارف الاسلامية، ۱۴۲۵، سوم، ص ۴۱

13.

هذان يشكان في» طوسی، كتاب الغيبة، ص ۶۸

14. على بن اسباط می گوید این حدیث را برای حسن بن محبوب گفتم. وی گفت آنرا ادامه حدیث
را نگفته اند. «قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَسْبَاطٍ فَحَدَّثْتُ بِهَذَا الْحَدِيثِ الْحَسَنَ بْنَ مَحْبُوبٍ فَقَالَ بَرَأَ الْحَدِيثِ» طوسی،
كتاب الغيبة، ص ۶۸

15.

إِنْ جَحَدْتُمَاهُ حَقَّهُ أَوْ خُنْتُمَاهُ فَعَلَيْكُمَا لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ يَا زِيَادُ وَ لَا تَنْجُبْ أَنْتَ وَ

أَصْحَابُكَ أَبَدًا» طوسی، کتاب الغیبه، ص ۶۸

16.

يَا زِيَادُ هَذَا ابْنِي فُلَانٌ كِتَابُهُ كِتَابِي وَ كَلَامُهُ كَلَامِي وَ رِسْوَلُهُ رِسْوَلِي وَ مَا قَالَ فَالْقَوْلُ قَوْلِي» شيخ مفيد، «
الارشاد، ج ۲، ص ۲۵۰ و طبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، تهران، اسلامیه، ۱۳۹۰، سوم، ص ۳۱۶ و
شيخ صدوق، عيون اخبار الرضا(ع)، تهران، جهان، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۳۲^{۲۱}

شیوه‌های مبارزه امام رضا(ع) با افکار منحرف

امام رضا(ع) در مواجهه با افکار و عقاید منحرف به طور کلی چهار رویکرد مهم داشتند که در ادامه بیان می‌شود:

الف. مناظره

از آن جا که فضای حاکم بر جامعه اسلامی در زمان حکومت مأمون، مملوّ از آرا و نظریات مختلف از سوی گروه‌های گوناگون بود، طبیعتاً نقش امام رضا(ع) در برابر این امواج فکری، بسیار خطیر و حساس بود. یکی از جریاناتی که امام(ع) در دوران خویش با آن مواجه گردید، بحث‌های کلامی بود که از ناحیه جریانات گوناگون فکری به سرعت فراگیر شد و موجب گردید در هر زمینه اختلاف نظر ایجاد شود. دو گروه «معتزله» و «اهل حدیث» در برپایی این جدال‌ها و جنجال‌های فکری، بیشترین سهم را دارا بودند.[9] در برابر این دو گروه - که یکی عقل را بر نقل ترجیح می‌داد و دیگری نقل را بر عقل - امام(ع) می‌کوشید موضع خود را بیان فرماید، از این رو؛ بخش عمده روایاتی که از آن حضرت نقل شده در موضوعات کلامی آن [هم در شکل پرسش و پاسخ و احیاناً مناظرات است].[10]

امام رضا(ع) در مناظراتی که مأمون به صورت تحمیلی تشکیل می داد، با پیروان مذاهب و مکاتب مختلف جهان گفت و گو و مناظره می کردند که از نگاه برون دینی همچون همایش های بین المللی بین ادیان بود و از نگاه درون دینی چنین گفت و گوهایی بین فرقه های گوناگون با شیعه دوازده امامی در تاریخ اسلام نظیر ندارد.

هنگامی که مناظره کنندگان به مقام والای علمی حضرت رضا(ع) پی می بردند به آگاهی تمام و کمال ایشان اقرار می کردند و حتی خود مأمون چندین مرتبه بیان داشت: «هذا أعلم هاشمی». [11] البته بعید نیست مأمون در عین این که می خواسته برتری حضرت بر سایر علویان دیگر معلوم شود، در عین حال می خواسته حضرت از بعضی علمای دیگر شکست بخورد تا هم شکستی برای آن حضرت باشد و هم سرشکستگی برای کل اولاد ابوطالب؛ لذا به سلیمان مَرَوَزی که از متکلمان خراسان بود، [12] گفت: «من به سوی تو نفرستاده ام مگر به جهت معرفتم به توانایی تو و مراد [من چیزی نیست، مگر آن که او را از یک حجت قطع و مغلوب کنی». [13]

در حقیقت مناظراتی که مأمون برای امام رضا(ع) ترتیب می داد، مبارزاتی بود که میان بزرگ ترین دانشمندان زمان از فرقه ها و مذاهب مختلف و امام رضا(ع) انجام می شد و در این مجالس اگر مدافع اسلام شخصی غیر از امام رضا(ع) بود شکست می خورد. علم امام(ع) به گونه ای بود که بیشتر علمای آن زمان هم، به علم حضرت رضا(ع) اعتراف داشتند؛ چه این که روایت های فراوانی حکایت از علم والای امام رضا(ع) دارد؛ مانند این که ابوصلت هروی می گوید: «از حضرت رضا(ع) دانایتر

ندیدم، مأمون در مجلس خود دانشمندان بزرگ ادیان و فقها را جمع می کرد، حضرت رضا(ع) بر همه پیروز می شد. کسی در میان آنها باقی نمی ماند که به مقام [آن جناب اعتراف نکند و خود را در مقابلش کوچک به شمار نیاورد].¹⁴

امام رضا(ع) در مناظراتی که با سران ادیان و مکاتب داشتند، پاسخ خود را بر مبنای اعتقاد شخص مخاطب بیان می فرمودند؛ و این مظهر دیگری از توانمندی امام(ع) بود؛ لذا هنگامی که مأمون از بزرگ مسیحیان (جاثلیق) خواست با امام(ع) مناظره کند، او گفت چگونه با کسی بحث کنم که به کتابی استدلال می کند که من آن را قبول ندارم و به گفتار پیامبری احتجاج می کند که من به او ایمان ندارم؟ و حضرت فرمود: «ای مرد مسیحی! اگر از انجیل برایت دلیل بیاورم می پذیری؟» جاثلیق گفت: «آری». [15] در واقع امام رضا(ع) بر اساس مشترکات قابل قبول با وی مناظره نمود، به گونه ای که جاثلیق پس از مناظره با ایشان گفت: «به حق مسیح، گمان نمی کردم [در میان مسلمانان کسی مانند تو باشد].»¹⁶

آنچه در مناظرات امام(ع) با اهمیت می باشد، این است که این مناظرات در شناسایی مکتب تشیع نقش مهمی داشت؛ زیرا با توجه به این که رهبران ادیان ادعای برتری آیین خود را داشتند و هر کدام برای شکست امام(ع) آمده بودند، شکست آنان توسط امام رضا(ع) پیروزی بزرگی برای اسلام و مسلمانان تبدیل گشت و به پیروان آنان ثابت کرد با وجود اسلام، هیچ آیینی قابل پیروی نیست و در میان مسلمانان مکتبی برتر از تشیع نیست؛ زیرا سایر عالمان مسلمان از پاسخ گویی به علمای ادیان دیگر عاجز می شدند؛ به گونه ای که عمران صابی متکلم بزرگ زمان امام(ع) ادعا

داشت: کسی نتوانسته است در مناظره او را شکست دهد. وی بعد از مناظره با امام
[رضا(ع) مسلمان شد. 17]

ب. تربیت شاگردان

یکی از شیوه‌هایی که امامان(ع) در طی چند قرن برای تثبیت عقاید صحیح اسلام و
انتشار آن به کار می‌بستند، از طریق پرورش اصحاب و شاگردان مکتب اهل بیت(ع)
بود تا در برابر جریان‌ات منحرف جامعه و یا در مناظراتی که بین اصحاب و علمای سایر
فرقه‌ها در مکتب خلفا روی می‌داد، با آمادگی کامل در مقابل این جریان‌ات فکری
مقابله نمایند. در ادامه به نمونه‌هایی از شاگرد پروری امام رضا(ع) اشاره می‌شود:

سلیمان بن جعفر جعفری می‌گوید: در محضر امام رضا(ع) درباره جبر و تفویض
صحبت شد. آن حضرت فرمودند: «آیا می‌خواهید در این مورد اصلی را به شما
آموزش دهم که هیچ زمان دچار اختلاف نشوید و با هر کس بحث کردید پیروز
شوید؟» گفتیم: اگر صلاح است بفرمایید. فرمودند: «خداوند با مجبوری بندگان
اطاعت نگردد (همگی مختارند) و اگر انسان‌ها نیز نافرمانی می‌کنند از این بابت نیست
که بر خداوند غلبه پیدا کرده‌اند، و در عین حال، او بندگان خود را به حال خویش
رها نکرده است. او خود مالک همان چیزهایی است که به آنان عطا فرمود و نیز
نسبت به آنچه آنان را در آن مورد، توانا ساخته، قادر و تواناست. اگر مردم تصمیم به
اطاعت خدا گیرند، خداوند مانع آنها نخواهد شد و اگر تصمیم به معصیت و نافرمانی
بگیرند، اگر بخواهد از کار آنان جلوگیری می‌کند، ولی اگر از کار آنان جلوگیری
نکرد و آنان مرتکب معصیت شدند، او آنها را به گناه و معصیت نینداخته است». سپس

فرمود: «هر که حدود این گفتار را دریابد و مراعات نماید، بر هر فردی که در این [مورد با او مخالفت کند، پیروز است]». [18]

در روایت دیگر، احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی گوید: به حضرت رضا(ع) گفتیم بعضی از شیعیان قائل به جبر و بعضی قائل به تفویض شده‌اند. امام(ع) فرمود: «بنویس خداوند می‌فرماید: ای فرزند آدم! این تو هستی که به مشیت و خواسته من می‌توانی اراده کنی و به نیرو و قدرت من واجبات را انجام دهی... هر آنچه نیکی به تو رسد از ماست و هر آنچه سختی به تو رسد، از خودت است» [19]... من در مورد کارهایم [مورد سؤال و بازخواست نیستم ولی از تو درباره کارهایت سوال خواهد شد...]. [20]

از مهم‌ترین اصحاب و شاگردان امام رضا(ع) می‌توان به احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی، محمد بن فضل ازدی کوفی، حسن بن علی خزاز معروف به «وشاء»، خلف بصری، محمد بن سنان، حماد بن عثمان الناب، حسن بن سعید اهوازی، محمد بن [سلیمان دیلمی بصری و عبدالله بن مبارک نهاوندی اشاره نمود]. [21]

ج. ارسال نامه‌ها و دستورالعمل‌ها

یکی از شیوه‌های دیگر مبارزه با انحرافات فکری و عملی امام رضا(ع)؛ نامه‌ها، دستورالعمل‌ها و پیغام‌های امام رضا(ع) بود که امام(ع) برای آنها ارسال می‌کردند. امام(ع) در آن نامه‌ها وظایف آنان را در مقابل پیشامدهای سیاسی و اجتماعی روشن

می ساختند. این نوشته‌های امام رضا(ع) که در زمینه‌های گوناگون فقهی، سیاسی، [اعتقادی، فقهی و ... بود، توسط اصحاب و یاران آن حضرت نگارش شده است. 22]

در پاسخ به پرسش‌ها و شبهات دینی

یکی از راه‌های مهم در بیان آموزه‌ها و بیان حقایق اسلام در قالب پاسخ به پرسش‌ها و شبهات دینی است. و پویایی «جامعه» و «فرهنگ»، در گرو پرسش‌های حقیقت-طلبانه و پاسخ‌های خردورزانه است. امام رضا(ع) همانند دیگر ائمه اطهار(ع) این راه را در دوران زندگانی خود برای بیان معارف اسلامی و پیشرفت آن انجام دادند. بویژه برای مردمی که سال‌های سال عطش شنیدن آن را داشتند. یکی از جهات بارز سفر امام رضا(ع) توجه به تشنگان معارف الهی بود که مدت‌های زیادی از اهل بیت پیامبرشان دور نگه داشته شده بودند. چنین مردمی در مسیری که حدود پنج هزار کیلومتر طول آن بود، خود را با امام معصوم(ع) و دریای علم نبوی رو به رو می‌دیدند.

استقبال و درخواست و مراجعه مردم - با همه ترس و وحشت از دستگاه حکومتی - به اندازه‌ای بود که راه هرگونه ممانعت را می‌بست. پاسخ به سؤالاتی که در زمینه‌های مختلف از امام(ع) در منابع روایی ثبت و ضبط شده است، نشان‌گر این است که مردم وقتی امام(ع) را می‌دیدند بدون پرسش و آموختن از پیشگاه آن حضرت، با ایشان خداحافظی نمی‌کردند. و امام رضا(ع) نیز از این فرصت استفاده

کرده و با پاسخ دادن به پرسش‌های مردم و اصحاب و یاران، هم به تبلیغ معارف اسلامی پرداخته و هم با انحرافات فکری و عملی مبارزه کنند

پی نوشت:

9. حیات فکری و سیاسی ائمه، ص 450

10. همان؛ عطاردی، عزیز الله، مسند الإمام الرضا أبي الحسن علی بن موسی (ع)، ج 1، ص 370 - 371، آستان قدس رضوی، مشهد، چاپ اول، 1406ق

11. شیخ صدوق، التوحید، محقق و مصحح: حسینی، هاشم، ص 454، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ اول، 1398ق

12. همان، ص 441

13. همان، ص 442

14. طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، ص 328، دار الکتب الاسلامیه، تهران، چاپ سوم، 1390ق

15. التوحيد، ص 420

16. همان، ص 427

17. عيون أخبار الرضا(ع)، ج 1، ص 177

18. همان، ص 144

19. اشاره به آیه شریفه «ما أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ ما أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ»؛ نساء، 79

20. عيون أخبار الرضا(ع)، ج 1، ص 144 – 145

21. امین عاملی، سید محسن، أعيان الشيعة، ج 2، ص 26، دار التعارف، بیروت، 1403ق

22. ر.ک: احمدی میانجی، میرزا علی، مکاتیب الأئمة(ع)(مکاتیب الامام علی بن موسی الرضا)، ج 5،

ص 21 به بعد، دار الحديث، قم، چاپ اول، 1426ق

شیوه حضرت جوادالائمه(ع) در مواجهه با فرقه های انحرافی و اندیشه های وارداتی

امام جواد (ع) روشهای مختلف در برخورد با فرقه های منحرف داشت

فرقه های منحرفی که در زمان امامت امام جواد علیه السلام فعال بودند چند گروه بودند: واقفیه، مجسمه که به جسمانیت خداوند معتقد بود از گروه اهل حدیث سلفی که وهابیت کنونی و برخی از فرقه های اهل سنت در این عقاید همچنان باقی اند که برای خداوند اعضا و جسم تصور می نمایند. در آثار وهابیت محمد بن عبدالوهاب این انحرافات فکری همچنان دیده می شود. گروه دیگر واقفیه بودند که در امامت امام کاظم متوقف بودند و گروه های دیگر نیز وجود داشتند که امام با هر یک به فراخور جایگاه و میزان تاثیرشان برخورد داشت

اگر مواضع امام جواد علیه السلام را در مقابل این گروهها دسته بندی قرار بدهیم چه نکاتی برجسته می شود؟

اول: آگاهی دادن به شیعه درباره خطرات آنان. دوم: نفوذ افکار و باورهای منحرف آنان و شناساندن منحرفین و معرفی آنها بر اساس باورهای غلط. سوم: دستور به دوری نمودن شیعه از آنان و اقتدا نکردن در نماز به آنان و زکات ندادن به آنان. چهارم: منزوی کردن این افراد که خود نوعی تنبه جهت بیدار شدن و اصلاح آنان بود. پنجم: گاهی امام در مواجهه با آنان با استدلال به قرآن در راهنمایی آنها اقدام می فرمود، تاثیر داشت و هدایت می فرمود. ششم: آنگاه که هدایت آنان ممکن

نبود امام اظهار نفرت می نمود و به شیعیان نیز اینگونه روشی را رهنمود می نمود تا اظهار نفرت و دوری کنند .

مشخصاً نوع عکس العمل امام جواد علیه السلام درباره فرقه مجسمه و واقفی ها چه بود؟

امام جواد علیه السلام در برابر فرقه هایی که در دوران آن حضرت وجود داشت، شیعیان خود را راهنمایی می کردند. خب یکی از این فرقه ها، مجسمه بودند از اهل حدیث و خدا را دارای جسم می پنداشتند. امام درباره آنان به شیعیان می فرمود که اجازه ندارند پشت سر کسی که خدا را دارای جسم می داند، نماز گزارند و به او زکات بپردازند. آن حضرت همچنین واقفی مذهب ها که امامت را فقط تا امام کاظم علیه السلام پذیرفته بودند، شامل این حکم می دانستند و شیعیان را از نماز خواندن پشت سر آنان نهی می کردند. البته گروه های دیگری هم بودند از جمله گروهی به نام غالیان (غلو کنندگان) که در بدنام کردن شیعه سهم به سزایی داشتند، مورد تنفر امامان بودند. خطر اینها برای شیعیان بسیار جدی بود؛ زیرا به نام امامان، روایاتی را جعل می کردند و بدین وسیله، شیعیان را به انحراف می کشاندند. امام جواد علیه السلام از این گروه اظهار تنفر و نفرین شان می کرد چون سبب انحراف مردم و در میان مردم فعالیت داشتند.

الهام امروزی ما از این مواضع امام معصوم چه می تواند باشد؟

متولیان فرهنگی برای حراست از باورهای دینی در مقابل فرقه های منحرف از جمله وهابیت و بهائیت که هر دو بر ساخته استعمارگران هستند می توانند از این مواضع و روشها بهره مند شوند و آنها را با استفاده از ابزارهای وسیع امروز و فضای مجازی عملی سازند. در این میان تشکیل گروههای تخصصی یا برگزاری همایش ها و آگاه نمودن مردم از بنیانها و چگونگی شکل گیری و استعماری بودن این فرقه ها راهگشاست چون مخاطبان و مردم را هشیار می نماید البته نکته مهم این است که ما از نوآوری ها کناره نگیریم و روش های اصیل را روزآمد نگه داریم

امام جواد علیه السلام از نظر آزاداندیشی و مواجهه با جریان های فکری چه روش و منشی داشتند؟

ایجاد زمینه گفتگو و همکلام شدن نوعی ارج نهادن به شخصیت طرف مقابل است، تقریباً شبیه همان نظریه رهبری معظم که فرمود: تربیون های آزاد و میزهای گفتگو و نظریه پردازی به راه بیندازید. وقتی گفتگو در یک جو تخصصی شکل بگیرد و از طرفی صاحب ایده، دیدگاه و نظریه خود را در این فضا ارائه کند از اشاعه شبهه و ایجاد تنش های فکری جلوگیری می نماید. جلسات گفتگو که در دوره های امامت ائمه برگزار شد و ائمه بویژه امام رضا و امام جواد علیهم السلام از این شیوه استقبال کردند حکمتهای زیادی داشت. این روش آثار فرهنگی و علمی بسیار چشمگیر در پیشبرد گفتمان امامت داشت و امام جواد علیه السلام این شیوه را به کار بست

نکته دوم، فرصت دادن برای اظهار نظر و گفتگو و پرهیز از تندخویی و تند گویی یکی از روشهای مهم منطقی در تاثیر گذاری در ارشاد و یکی از روشهای اصولی تبلیغ و هدایت گری است. امام جواد علیه السلام این روش را در تمام گفتگوها به کار بست

نکته دیگر روش منطقی در بحث و اجازه طرح اندیشه و پاسخ دادن به آن بر اساس روشهای علمی مجادله احسن و مناظره و استدلال بر اساس اصول طرف مناظره است. فرضا اگر طرف مناظره از علمای اهل سنت بود به قرآن و سیره پیامبر (ص) احتجاج می کرد؛ در بحث با اهل سنت آنچه بین شیعه و سنی مشترک و مورد قبول طرفین بود مورد استناد حضرت بود لذا روایات ساختگی را که درباره خلفا ساخته بودند همه را با قرآن منطبق می کرد و مردود می شمرد. اگر از اهل کتاب بود به کتاب و آنچه آنها قبول داشتند استناد می کرد. آن روش ثابت همه ائمه است در مناظرات امام رضا (ع) هم دیده می شود حضور در جلسات علمی و مناظره با فقیه بزرگ اهل سنت یحیی بن اکثم معروف است که امام سؤال او را پاسخ داد و با آرامش و اطمینان که او را در مقابل سؤالات علمی و فقهی قرار داد.

چرا در دوره امامت امام جواد علیه السلام، مجالس گفتگو و مناظره علمی شکل می گیرد و علت این که امام از این فضا استقبال می کند چیست؟

با آغاز امامت امام جواد (ع) سیلی از سوالات متوجه آن حضرت گردید و این پرسشها از دو ناحیه مطرح می شد: نخست از سوی شیعیان و پیروان مکتب اهل بیت (ع) که به خاطر سن کم آن حضرت دچار تشویش و تحیر شده بودند و لذا آن حضرت را در مقابل انواع پرسشها قرار داده و از این طریق، او را به آزمایش و آزمون می گرفتند تا با اثبات دانش گسترده و علم خدادادی او، به امامتش معتقد و مطمئن شوند و بدین منظور جلسات متعددی تشکیل می شد. چنانچه در یکی از منابع آمده است: "... در هنگام شهادت امام رضا (ع) آن جناب - امام جواد - در مدینه بود و بعضی از شیعیان از کم بودن سن آن حضرت تأملی داشتند تا آنکه علما، افاضل، اشراف و بزرگان شیعه از اطراف عالم متوجه حج

گردیدند و بعد از فراغت از مناسک حج به خدمت آن حضرت رسیدند و از وفور مشاهده معجزات و کرامات و علوم و کمالات، اقرار به امامت آن منبع سعادت نمودند و زنگ شک و شبهه از آینه خاطرهای خود زدودند حتی آنکه شیخ کلینی و دیگران روایت کرده اند که در یک مجلس یا در چند روز متوالی، هزار مسأله از غوامض مسائل، از آن معدن علوم و فضائل سوال کردند و از همه جواب شافی شنیدند.... دوم از سوی حکومت، به ویژه مأمون و معتصم دو خلیفه معاصر آن حضرت . از آن جا که شیعیان مدعی علم الهی برای امامان خود بودند، خلفا می کوشیدند تا با تشکیل مجالس مناظره، آنان را رو در روی برخی از دانشمندان بنام زمان قرار دهند تا شاید در پاسخ برخی از پرسشها درمانده شوند و شیعیان از این رهگذر، در اعتقاد خود - وجود علم الهی نزد ائمه اهل بیت - دچار مشکل شوند و از پیروی آن ها خودداری کنند... افزون بر این ها علاقه شخصی مأمون در برپایی این مناظرات بی تأثیر نبوده است. او شهرت به علم دوستی داشت و فیلسوف خلفای عباسی شناخته می شد.^{۲۲}

²² <http://shabestan.ir/detail/News/951268>

عصر امام جواد(ع) و ۷ چهره‌ای که یک فرقه انحرافی ساختند

«جریان غلوگرایی و اباحه‌گرایی «ابوالخطاب

1. محمد بن مقلاص بن ابی زینب اسدی

محمد بن مقلاص بن ابی زینب اسدی کوفی»، سرشناس‌ترین و مهم‌ترین غالی دوره ائمه است. «وی در ابتدا از اصحاب امام صادق(ع) بود و خود را به آن حضرت و یاران ایشان پیوند داده بود. این شخصیت غالی در مراحل ابتدایی، مدعی علم غیب برای خودش بود

او سپس نبوت و بعد خدا بودن ائمه را مطرح کرد. این شخص غالی پس از طرح الوهیت امام صادق و عقاید غالیانه دیگر که منجر به طرد وی از سوی آن حضرت شد عقیده امامت و سپس الوهیت خویش را مطرح کرد. او یکی از چهره‌های بانفوذی بود که جریان «اباحی‌گری» را ترویج می‌کرد. ابوالخطاب در سال ۱۳۸ هجری با ۷۰ نفر از یارانش، به دست نیروهای حکومتی، دستگیر و در کوفه به دار آویخته شد

جریان فکری ابوالخطاب در قالب فرقه‌های غالی، اثرگذاری همانند خطابی، معمریه، عمیریه، مفضلیه، و اصحاب سری تداوم یافت

در دوره امام رضا(ع)، امام جواد(ع) و امام هادی(ع) نیز افراد متعددی سراغ داریم که در همین خط فکری جای دارند. غالیا این دوره که منابع متقدم، به صورت اجمالی آنان را معرفی کرده اند. در ادامه به معرفی غالیا این دوره می پردازیم

2. هاشم بن ابی هاشم

وی، بر اساس یک نقل، از پیروان و داعیان محمد بن بشیر (مقتول در دوره هارون و پس از شهادت امام موسی کاظم)، از غالیا زمان امام هفتم و امام هشتم بوده است. کشی (م ۳۵۰ ه. ق) می گوید وی بعضی از مخاریق (شعبده و کارهای خارق العاده) را از محمد بن بشیر آموخته بود و به عنوان داعی او عمل می کرد. احتمالا وی همانند محمد بن بشیر، الوهیت ائمه را تبلیغ می کرده و یا همانند او، عقاید واقفیه را در سر داشته است. بر اساس نقلی دیگر، وی در خط فکری ابوالخطاب و از داعیان او بوده است. امام جواد در روایتی به بهره گیری هاشم بن ابی هاشم، ابوالعمرو و جعفر بن واقد از اهل بیت به منظور فریب مردم با نام اهل بیت اشاره دارد و آنان را در زمره کسانی خوانده است که مردم را به سوی ابوالخطاب و عقاید وی دعوت می کرده اند

احتمالا این افراد مدعی و کالت از سوی امامان بوده اند و از این طریق تلاش می کرده اند به منافع مادی نیز دست یابند. کسانی که در خط فکری ابوالخطاب بودند، به الوهیت یا نبوت وی اعتقاد داشتند و وی را شخصیتی با مقامی بسیار عالی می دیدند که در برخی از موارد، حتی از پیامبر نیز برتر بوده است. شاید به همین جهت است که آیت الله خویی، هاشم بن ابی هاشم را از اصحاب و داعیان ابوالخطاب شمرده است

3. جعفر بن واقد

جعفر بن واقد همانند هاشم بن ابی هاشم، به عنوان یکی از سران غالی زمان امام جواد، در خط « ابوالخطاب و از دعوت کنندگان او بوده است. در روایتی به غلو وی در زمان امام صادق اشاره شده است. در این روایت آمده است که در نزد امام صادق، از جعفر بن واقد و عده ای از اصحاب ابوالخطاب سخن به میان آمد؛ یکی از حاضرین گفت: او برای گمراه کردن من، با من رفت و آمد داشت و می گفت: آیه « وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ ۚ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ » درباره امام نازل شده است.

در ادامه این روایت، امام صادق با اشاره به غلو یهود و نصاری درباره عَزِیر و مسیح، غالیانی چون جعفر بن واقد و یاران ابوالخطاب را بدتر از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین می شمرد و بر عبودیت خویش در برابر خداوند متعال تأکید می کند. از زمان امام صادق تا زمان امام جواد حدود ۶۰ سال فاصله است، اما با توجه به سخن امام جواد درباره وی که به آن اشاره شد قطعاً وی در زمان امام جواد در قید حیات بوده است. احتمال زنده بودن وی از زمان امام صادق تا دوره امام جواد نیز وجود دارد. به هر حال روایتی که وی را از غالیان زمان امام صادق معرفی کرده، در صورت صحت، نشان دهنده اعتقاد جعفر بن واقد به الوهیت امام صادق است؛ البته در اینکه این شخصیت غالی، در خط فکری ابوالخطاب بوده و عقاید غالیانه او را تبلیغ می کرده است، شکی نیست.

4. ابوالعمرو

ابوالعمرو» نیز به همراه هاشم بن ابی هاشم و جعفر بن واقد از غالیان زمان امام جواد و در زمره «خطّابیان بود که با سوء استفاده از جایگاه اهل بیت، مردم را فریب می‌داد و آنان را به سوی آموزه‌های ابوالخطاب دعوت می‌کرد. از این شخصیت غالی، اطلاع زیادی در منابع ذکر نشده است

5. احمد بن محمد سیاری

احمد بن محمد سیاری اصفهانی بصری» نیز از غالیان دوره امام جواد است. شیخ طوسی او را از «اصحاب امام هادی و امام عسکری، و نجاشی او را نویسنده ای از طاهریان (۲۰۵-۲۵۹ه. ق) در زمان امام حسن عسکری شمرده است. کشی نیز او را از بزرگان طاهری در همین زمان دانسته است

به نظر می‌رسد آغاز غلو او، از دوره امام جواد بوده است. احتمالاً او در این زمان، به دروغ، مدعی وکالت از سوی امام جواد شد و اموال و وجوه شرعی را نیز با همین عنوان از شیعیان دریافت می‌کرد. برخی معتقدند وی قائل به تناسخ بوده است

وی که در سلسله سند برخی از روایات هم قرار دارد احتمالاً به جهت باورهای غالیانه اش مدعی تحریف قرآن بوده است و در این باره کتاب «التنزیل و التحریف» را که به آن «کتاب القراءات» نیز گفته اند نوشته است. این کتاب از مصادر اصلی روایاتی است که در تحریف قرآن به آن استدلال شده است. بسیاری از علما به دلیل ضعف سیاری، به روایاتش اعتماد نکرده اند. کتاب القراءات را اتان کلبرگ و محمدعلی امیر معزی تصحیح کرده و در سال ۲۰۰۹م به چاپ رسانده اند. در مقدمه این کتاب که به زبان فارسی ترجمه شده، آمده است: «سیاری در این کتاب، قطعات بسیاری را از قرآن نقل می‌کند و ادعا می‌کند که متن آن تغییر کرده است». سیاری به جز کتاب القراءات کتاب

های دیگری نیز داشته است که از آن میان می توان به کتاب ثواب القرآن، کتاب الطب، کتاب النوادر و کتاب الغارات اشاره کرد.

روایاتی که از سیاری نقل شده و یا وی در سلسله سند آن قرار دارد، به سه بخش، قابل تقسیم است. احتمالاً سیاری دسته ای از این روایات را به جهت باورهای غالیانه اش ذکر کرده است؛ مثل روایات تحریف قرآن.

دسته دوم، روایات خالی از دیدگاه های غالیانه است که بزرگان شیعه هم آن روایات را پذیرفته اند و نقل کرده اند؛ مثل روایت صلوات شعبانیه از امام سجاد که سیاری در سلسله سند آن قرار دارد.

بخش سوم روایاتی است که کمتر اظهار نظری درباره آن شده است. چون دیدگاه های غالیانه ای در برخی از این روایات وجود دارد، با توجه به تصریح منابع رجالی به ضعف سیاری، اگر دیگران هم این روایات را نقل نکرده باشند، احتمالاً این روایات نادرست باشند؛ همانند روایاتی که از سیاری درباره فضائل امامان و فضائل شیعیان نقل شده است. این موضوع، در جای خود، نیاز به بررسی های فراوان و دقیق دارد.

6. حسن بن علی بن ابی عثمان

ابو محمد حسن بن علی بن ابی عثمان، مشهور به «السجاده»، از دیگر غالیان این دوره است. برخی منابع وی را اهل کوفه دانسته اند. کسی به عقاید غالیانه وی درباره ابوالخطاب اشاره دارد که نشان دهنده اثرپذیری وی از ابوالخطاب است. کشی به نقل از نصر بن صباح می نویسد: حسن بن علی بن ابی

عثمان السجاده، روزی از من درباره محمد بن ابی زینب (ابوالخطاب) و محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب سؤال کرد، که کدام یک برترند. من از وی خواستم خودش جواب دهد. او گفت: محمد بن ابی زینب اسدی برتر است! چرا که قرآن کریم در آیاتی چون «وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنْ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا» و «لَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» محمد بن عبدالله را عتاب کرده، اما ابوالخطاب این چنین سرزنش نشده است

کشی پس از نقل این روایت، با لعن سجاده، وی را از فرقه علیائی می خواند و می گوید آنان بهره ای از اسلام ندارند. اعتقاد به برتری ابوالخطاب بر پیامبر اکرم، آن هم با استدلالی این گونه، بیان گر میزان جهالت و انحراف و یا ساده دلی وی است. بیشتر رجال یون شیعه وی را غالی دانسته اند. شیخ طوسی (م ۴۶۰. ق) در جایی او را از اصحاب امام جواد و در جای دیگر او را از اصحاب امام هادی دانسته و در هر دو جا، وی را غالی معرفی کرده است. نجاشی (م ۴۵۰. ق) با ذکر لقب کوفی برای وی، گفته است که امامیه او را تضعیف کرده اند. آیت الله خویی (م ۱۴۱۳. ق) با اشاره به توثیق وی از سوی علی بن ابراهیم به دلیل اینکه وی را در اسناد تفسیرش ذکر کرده است به دلیل تضعیفی که نجاشی و ابن غضائری درباره وی نقل کرده اند، اعتماد به روایات او را درست نمی داند

7. محمد بن عبدالله بن مهران

ابوجعفر محمد بن عبدالله بن مهران معروف به ابوجعفر کرخی از اصحاب امام جواد و امام هادی است. بسیاری از منابع، وی را غالی دانسته اند. گفته شده او عجم (به قرینه نام پدرش) و فردی غالی، دروغ گو و فاسد المذهب و فاسد الحدیث بوده است

نجاشی کتاب های او را این گونه نام می برد: الممدوحین و المذمومین، مقتل ابی الخطاب، مناقب ابی الخطاب، الملاحم، التبصره، القباب و کتاب النوادر. نجاشی تنها مطالب کتاب النوادر را به حق نزدیک می داند و می گوید: باقی کتاب های او مطالب نادرستی دارند. وجود کتابی چون مقتل ابی الخطاب و مناقب ابی الخطاب در آثار وی، دلالت بر دل بستگی وی به ابوالخطاب و اثرپذیری وی از او دارد^{۲۳}

امام جواد(ع) احادیث جعلی را افشا می کند...

نقل شده است که پس از آنکه مأمون دخترش را به امام جواد تزویج کرد در مجلسی که مأمون و امام و یحیی بن اکثم و گروه بسیاری در آن حضور داشتند، یحیی به امام گفت:

روایت شده است که جبرئیل به حضور پیامبر رسید و گفت: یا محمد! خدا به شما سلام می رساند و می گوید: «من از ابوبکر راضی هستم، از او پرس که آیا او هم از من راضی است؟». نظر شما درباره این حدیث چیست؟

امام فرمود: کسی که این خبر را نقل می کند باید خبر دیگری را نیز که پیامبر اسلام در حج الوداع بیان کرد، از نظر دور ندارد. پیامبر فرمود: «کسانی که بر من دروغ ببندد، جایگاهش در آتش خواهد بود. پس چون حدیثی از من برای شما نقل شد، آن را به کتاب خدا و سنت من عرضه کنید، آنچه را که با کتاب خدا و سنت من موافق بود، بپذیرید و آنچه را که مخالف کتاب خدا و سنت من بود، رها کنید». امام جواد افزود: این روایت (درباره ابوبکر) با کتاب خدا سازگار نیست، زیرا خداوند فرموده است: «ما انسان را آفریدیم و می دانیم در دلش چه چیز می گذرد و ما از رگ گردن به او «نزدیکتریم»

آیا خشنودی و ناخشنودی ابوبکر بر خدا پوشیده بوده است تا آن را از پیامبر پرسد؟! این عقلاً محال است.

«یحیی گفت: روایت شده است که: «ابوبکر و عمر در زمین، مانند جبرئیل در آسمان هستند

حضرت فرمود: درباره این حدیث نیز باید دقت شود؛ چرا که جبرئیل و میکائیل دو فرشته مقرب درگاه خداوند هستند و هرگز گناهی از آن دو سر نزده است و لحظه ای از دایره اطاعت خدا خارج نشده اند، ولی ابوبکر و عمر مشرک بوده اند، و هر چند پس از ظهور اسلام مسلمان شده اند، اما اکثر

عمرشان را در شرک و بت پرستی سپری کرده اند، بنابر این محال است که خدا آن دو را به جبرئیل و میکائیل تشبیه کند.

یحیی گفت: همچنین روایت شده است که: «ابوبکر و عمر دو سرور پیران اهل بهشتند». درباره این حدیث چه می گوئید؟

حضرت فرمود: این روایت نیز محال است که درست باشد، زیرا بهشتیان همگی جوانند و پیری در میان آنان یافت نمی شود (تا ابوبکر و عمر سرور آنان باشند!) این روایت را بنی امیه، در مقابل حدیثی که از پیامبر اسلام 9 درباره حسن و حسین - علیهما السلام - نقل شده است که «حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشتند»، جعل کرده اند.

یحیی گفت: روایت شده است که «عمر بن خطاب چراغ اهل بهشت است». حضرت فرمود: این نیز محال است؛ زیرا در بهشت، فرشتگان مقرب خدا، آدم، محمد ص و همه اینها و فرستادگان خدا! حضور دارند، چطور بهشت با نور اینها روشن نمی شود ولی با نور عمر روشن می گردد؟

یحیی اظهار داشت: روایت شده است که «سکینه» به زبان عمر سخن می گوید (عمر هرچه گوید، از (جانب ملک و فرشته می گوید).

حضرت فرمود: ابوبکر، با آنکه از عمر افضل است، بالای منبر می گفت: «من شیطانی دارم که مرا «منحرف می کند، هرگاه دیدید از راه درست منحرف شدم، مرا به راه درست باز آورید».

یحیی گفت: روایت شده است که پیامبر فرمود: «اگر من به پیامبری مبعوث نمی شدم، حتماً عمر «مبعوث می شد

امام فرمود: کتاب خدا (قرآن) از این حدیث راست تر است، خدا در کتابش فرموده است: «به خاطر بیاور هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم، و از تو و از نوح...». از این آیه صریحاً بر می آید که خداوند از پیامبران پیمان گرفته است، در این صورت چگونه ممکن است پیمان خود را تبدیل کند؟ هیچ یک از پیامبران به قدر چشم بر هم زدن به خدا شرک نورزیده اند، چگونه خدا کسی را به پیامبری مبعوث می کند که بیشتر عمر خود را با شرک به خدا سپری کرده است؟! و نیز پیامبر فرمود: «در حالی که آدم بین روح و جسد بود (هنوز آفریده نشده بود) من پیامبر شدم

باز یحیی گفت، روایت شده است که پیامبر فرمود: «هیچگاه وحی از من قطع نشد، مگر آنکه گمان بردم که به خاندان خطاب (پدر عمر) نازل شده است»، یعنی نبوت از من به آنها منتقل شده است حضرت فرمود: این نیز محال است، زیرا امکان ندارد که پیامبر در نبوت خود شک کند، خداوند می فرماید: «خداوند از فرشتگان و همچنین از انسانها رسولانی بر می گزیند» (بنابر این، با گزینش الهی، (دیگر جای شکی برای پیامبر در باب پیامبری خویش وجود ندارد

یحیی گفت: روایت شده است که پیامبر ص فرمود: «اگر عذاب نازل می شد، کسی جز عمر از آن نجات نمی یافت

حضرت فرمود: این نیز محال است، زیرا خداوند به پیامبر اسلام فرموده است: «و مادام که تو در میان آنان هستی، خداوند آنان را عذاب نمی کند و نیز مادام که استغفار می کنند، خدا عذابشان نمی کند». بدین ترتیب تا زمانی که پیامبر در میان مردم است و تا زمانی که مسلمانان استغفار می کنند، خداوند آنان را عذاب نمی کند^{۲۴}

مبارزه امام هادی علیه السلام با منحرفان

امام هادی (ع) گاهی خود مستقیماً وارد میدان شده و در محافل و مجالسی که برخی سرکرده‌های جریانات انحرافی حضور داشتند به مقابله با آنها می‌پرداختند و با بیانات صریح و روشنگرانه خود، تفکرات و عقاید انحرافی آنها را نقد و ابطال می‌کردند. ادعیه و دعاهایی که از سوی امام هادی (ع) مطرح و تعلیم داده می‌شد نیز بخشی از روش‌های مستقیم هدایتی آن حضرت به شمار می‌رود. ایشان افکار و عقاید صحیح را در قالب دعا به شیعیان تعلیم می‌فرمودند.

در دوران امام هادی (ع) جریانی به نام مقصره وجود داشت که به بهانه مبارزه با غلات، شأن و مقام اهل بیت (ع) را به شدت تنزل می‌دادند. امام هادی (ع) با تعلیم و آموزش زیارت جامعه کبیره و زیارت غدیریه و آموزش و انتشار این زیارت‌ها با جریان فکری منحرف مقصره مقابله فرمودند و از این طریق معارف ناب را در جامعه رواج دادند. زیارتنامه غدیریه امام هادی (ع) زیارتی بسیار عالیّه المضامین است که اعتقادات معنوی و ولایی مؤمنین را تقویت می‌کند.

امام هادی (ع) روش غیر مستقیمی نیز جهت هدایت مردم به کار می‌بردند و آن تربیت اصحاب و شاگردان بود. ایشان شاگردانی عالم و اندیشمند تربیت کردند که به صورت آتش به اختیار در مناطق مختلف جهان اسلام در آن روزگار حضور پیدا کرده و با انحرافات مبارزه می‌کردند. از آن جمله می‌توان به حضرت عبدالعظیم حسنی (ع)، علی بن مهزیار و فضل بن شاذان نیشابوری اشاره کرد. این شخصیت‌های برجسته همگی از اصحاب و شاگردان امام به شمار می‌آیند که به دیارهای مختلفی

مهاجرت اجباری کرده و در این مهاجرت‌ها منشأ خیرات و برکات بسیاری شدند. آنها مذهب اهل بیت (ع) را به نقاط مختلف گسترش داده و با جریان‌های انحرافی به مقابله پرداختند

مبارزه با انحرافات فکری از مهم‌ترین تحولات دوران امام هادی (ع)

با اینکه شرایط در دوران امام هادی (ع) شرایط بسیار سختی بود و آن حضرت و یارانشان باید به روش تقیه عمل می‌کردند و با تدبیر کارهای مبارزاتی را پیش می‌بردند، اصحاب امام که در کتاب‌ها بیش از صد نفر نام برده شده توانستند با تربیت معنوی در مکتب امام هادی (ع) مذهب و پیام آن حضرت را به اقصی نقاط عالم رسانده و با قرائت‌های منحرفی که از مذهب تشیع و اسلام می‌شد، مقابله کنند.

برخی از انحرافات که در دوران امام هادی (ع) وجود داشت انحرافات در میان اهل سنت بود، از جمله جریان‌های انحرافی آن دوران می‌توان به اشاعره، معتزله، جبریه و شبهه اشاره کرد. جریانات انحرافی کسانی بودند که نسبت به توحید، صفات الهی و برخی دیگر از مسائل اعتقادی تفکرات کاملاً التقاطی و انحرافی داشتند. امام هادی (ع) گاهی با بیانات مستقیم خود و گاهی نیز از طریق شاگردان و اصحاب با این منحرفین مقابله می‌کردند. در بین شیعیان نیز جریانات انحرافی مانند جریان مقصره وجود داشت. جریان انحرافی دیگری که در آن دوران وجود داشت جریان صوفیه بود. امام هادی (ع) با بیانات خود انحراف این جریان را اعلام کرده و با دعوت به تلاش و شریعت دست رد بر طریقت مزورانه صوفیه زدند.

مسئله جبر و تفویض یکی از مسائل کلامی بود که دست آویز اغراض سیاسی حکام قرار گرفته بود. به طوری که زمانی که حکام می‌خواستند جنایتی مرتکب شوند آن را به خدا نسبت داده و می‌گفتند ما مجبور بودیم این کار را انجام بدهیم. از طرف دیگر در مقابل این جریان، جریان دیگری به نام مفوضه وجود داشتند که معتقد بودند تمامی اراده‌ها و مشیت‌ها به دست انسان است. فارغ از بحث علمی مسئله جبر و تفویض دست آویز و ملعبه حکام جور قرار گرفته بود و این اهمیت و ضرورت روشنگری در این زمینه را بیشتر می‌کرد.

به همین خاطر امام هادی (ع) با منطق الهی و بیانات روشنگرانه خود به مبارزه و ابطال این تفکر انحرافی پرداختند و در این مسیر با افراد مختلفی احتجاج کردند. امام با بیان جمله پرمعنای «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین» راه سو استفاده‌های سیاسی را بستند.

در زمان امام هادی (ع) جریان‌های فکری منحرف از جریان به فرقه اعتقادی تبدیل شده بودند. تا قبل از این زمان جریان‌های انحرافی بیشتر رنگ و بوی سیاسی داشتند اما در زمان آن حضرت این جریان‌ها اساسنامه و مانیفست اعتقادی برای خود تدوین می‌کردند و در حال تبدیل شدن به فرقه بودند. برای مثال کتاب السنه احمد مربوط به یکی از همان فرقه‌های اعتقادی انحرافی است که ابتدا بر اساس تفکرات سیاسی شکل گرفته بود اما از قرن سوم آن تفکرات انحرافی تبدیل به متون اعتقادی شدند. امام هادی (ع) به شدت با این انحرافات اعتقادی مبارزه می‌کردند؛ بنابراین مبارزه با انحرافات فکری از مهم‌ترین تحولات دوران امام هادی (ع) به شمار می‌رود.^{۲۵}

مبارزه امام حسن عسکری علیه السلام با انحرافات عقیدتی.

امام عسکری (ع) عالمانه و قاطعانه و استوار با شبهات ایجاد شده مقابله می کرد. این شبهات خود منجر به بروز تفکرات انحرافی شده بود. نمونه هایی از این شبهات را بیان می کنیم:

یکی از شبهات موجود در زمان امام، مسئله بقاء [12] بود که درباره آیه زیر مطرح می شد: «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ». امام در پاسخ احمد بن صالح در این باره فرمود: «هل يمحو إلا ما كان و هل يثبت إلا ما لم يكن؟» (= آیا محو می کند جز آنچه بوده و آیا اثبات می کند جز آنچه نبوده است؟) احمد بن صالح می گوید: «پیش خودم گفتم این برخلاف گفته هشام بن حکم است که اظهار می داشت: خدا به چیزی آگاه نیست تا وجود پیدا کند. در این هنگام، امام در من نگریست و فرمود: «خدا جبار و حکمران بالاتر است و به همه چیز، قبل از اینکه بوجود بیایند، آگاهی دارد. «گفتم: «گواهی می دهم که تو حجت خدایی.» [13] امام با توجه به آیه «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» [14]، حزب خدا را این گونه معرفی می کند: «برای انتساب به حزب الله فقط ادعا کافی نیست؛ بلکه آن انتسابی عقیدتی است و رابطه فکری را که رابطه عملی، لازمه آن است، کامل می کند. بنابراین کسی که به خدا ایمان بیاورد و پیامبرش را تصدیق کند و حق [اولیای خدا را بشناسد و راه هدایت آن ها را پیروی نماید، او در شعار حزب الله و رستگار است.» [15]

اختلافات عقیدتی که در طول دوره اسلامی و از جمله دوره امامان متأخر شیعه بروز یافته بود، در زمان امام عسکری (ع) شدت پیدا کرد و در بسیاری از مواقع، به آشوب و تشنج و مشکلات اجتماعی و سیاسی منجر شد.

نمونه بارز این مسائل، اختلاف عقیدتی درباره خلقت قرآن کریم بود که مناقشات زیادی را دامن زد. پرسش در این خصوص چنین بود که آیا قرآن کریم قدیم است یا حادث؟ پاسخ دانشمندان و مذاهب کلامی به این سؤال، در دو محور متناقض دور می زد؛ اما نظر مکتب اهل بیت در این باره چنین بود: کلام خدا حادث است، نه قدیم؛ به همین سبب، قرآن کریم مثل بقیه مخلوقات خداوند توسط او آفریده شده است. به دلایل زیر

[به گواهی آیه کریمه «ما یأتیه من ذکر من ربهم محدث إلا استمعوه و هم یلعبون»] ۱۶. ۱۰

خداوند از بعثت انبیا خبر می دهد: «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا ۚ نَذِيرٌ» [نذیر] ۱۷

نزول آیات درباره حوادث و وقایعی است که به وجود می آید: «قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ ۖ ۳. [فی زوجهها] ۱۸

این آیات و نظیر آن ها، گواه بارز این حقیقت است که آیات قرآن حادث بوده و کلام خدا غیر علم او هست. علم خداوند است که مثل ذاتش قدیم است؛ لذا خدای متعال به غیب و شهادت عالم بوده و نزد او، گذشته و حال و آینده مساوی است. بنابراین او به همه چیز، قبل از به وجود آمدنشان، آگاه است؛ همان طور که در حال به وجود آمدن آن ها و بعدش هم به اشیا آگاهی کامل دارد. اصلاً باید گفت که تمام موجودات در گروی علم و آگاهی و تقدیر اوست.

امام در پاسخ به پرسش ابوهاشم در این باره فرمود: «یا ابا هاشم، الله خالق کل شیء و ما سواه

[مخلوق.]» 19

:امام در پاسخ به نامه ای که سهل بن زیاد به ایشان نگاشته و از توحید سؤال کرده بود، چنین نوشت

تو در مورد توحید سؤال کردی و بدان که درک توحید ذاتی بر شما لازم نیست. خداوند متعال یکی است، یکتاست، بی نیاز و کامل است، فرزند ندارد و فرزند کسی نیست. کسی همانند او نمی باشد. آفریدگار است و آفریده نیست. هرچه از اجسام و غیر آن ها، بخواهد خلق می کند، هرچه بخواهد به تصویر می کشد و نقاشی می کند؛ ولی خودش صورت ندارد. نام های او مقدس است و بالاتر از آن است که همانندی داشته باشد. تنها او آفریدگار است و چیزی مثل و مانند او نیست و او شنوا و آگاه

[است.] 20

محمد بن ربیع شیبانی می گوید: «با یکی از ثنویه (دوگانه پرستان) گفت و گو کردم و دلیل های او به نظرم قوی آمد. در این هنگام اهواز بودم، سپس به سامرا آمدم وقتی که امام عسکری (ع) را دیدم، با انگشت مبارک اشاره فرمود که خدا یکی است (یا او را یکی بدان) که ناگهان غش کردم و [افتادم]. 21»

از دیگر شبهات، شبهه فقهی است که نمونه آن در این ماجرا به خوبی مشهود است: شخصی از امام ۳ پرسید که چرا سهم الارث زن، یک سهم و سهم الارث مرد دو سهم است؟ امام برای حل این شبهه فرمود: «إِنَّ الْمَرْأَةَ لَيْسَ عَلَيْهَا جِهَادٌ وَلَا نَفَقَةٌ وَلَا عَلَيْهَا مَعْقَلَةٌ إِنَّمَا ذَلِكَ عَلَى الرَّجَالِ» (=بر زن جهاد رفتن و نفقه دادن واجب نیست. دیه هم بر گردن او نمی آید؛ ولی همه این ها بر مردان واجب است). 22

توجه به فرهنگ تولی و تبری ۲۰ ۱۰ ۳

از دیگر روش های مبارزه امام عسکری (ع) می توان از تولی و تبری یاد کرد. یکی از گزارش های تاریخی درباره واقفیه [23] ما را از این روش به خوبی مطلع می سازد: احمد بن مطهر می گوید یکی از یاران ما به امام حسن عسکری (ع) نامه نوشت و از وی درباره کسی که به حضرت موسی بن جعفر (ع) توقف کرده بود، سؤال کرد که آیا آن ها را دوست داشته باشم یا از آنان بیزاری بجویم؟ حضرت در پاسخ فرمود: «آیا برای عمویت آمرزش می خواهی؟ خداوند عمویت را نیامرزد. از او بیزاری بجوی و من در پیشگاه خداوند از آن ها بیزاری می جویم. با آنان دوستی نداشته باش، از بیمارانشان عیادت مکن و در تشییع جنازه های مردگانشان حاضر نشو و بر امواتشان نماز نخوانی؛ خواه

امامی را از سوی پروردگار منکر شوند و یا امامی را که از سوی خداوند نمی باشد، بر آن ها اضافه کنند و یا قائل به تثلیث باشند. بدان کسی که تعداد ما را اضافه بداند، مانند کسی است که از تعدادمان [کاسته باشد و امامت ما را انکار کند.] 24

پرهیز از مجادله و دستور به دوری از بدعت گذاران ۳. ۱. ۳

صوفیه [25] یکی از فرق منحرف مذهبی در زمان امام حسن عسکری (ع) بود که ایشان در مقابله با [دیدگاه این فرقه، به مخالفت پرداخت.] 26

به امام حسن عسکری (ع) خبر رسید که شخصی به نام احمد بن هلال با صوفی گری و خودنمایی، جمعی را فریفته خود کرده و به نام امامان، به عقیده صاف شیعیان می تازد و آن ها را منحرف می کند. امام پس از تحقیق دریافت که او نیز یکی از بدعت گذاران و دزدان عقیده است. با اینکه بعضی می خواستند او را درستکار معرفی کرده و می گفتند او 54 بار با پای پیاده برای حج به مکه رفته است و...، امام با قاطعیت، به نمایندگانش در عراق نوشت: «احذروا الصوفی المتصنع» (=از صوفی [ظاهر ساز پرهیز کنید.] 27

جمعی، قاسم بن علا را نزد امام فرستادند تا بلکه امام درباره احمد بن هلال تجدید نظر کند. امام به قاسم فرمود: «امر ما در مورد این شخص دروغین (ابن هلال) که خدایش او را نیامرزد، به شما رسید. خداوند گناهان او را نمی آمرزد و لغزش او را پس نمی گیرد. او بدون اجازه و رضایت ما، با استبداد

رأی، در امور ما دخالت کرده است و طبق هوس های نفسانی خود، رفتار می کند. خداوند اراده [کرده که او را به دوزخ بفرستد. ما صبر می کنیم تا خداوند بر اثر نفرین ما، عمر او را کوتاه کند]. 28

امام آشکارا با پرهیز دادن از این گروه، موضع رسمی خود را علیه آنان بیان کرد و این خط مشی را. نیز به پیروان خود نشان کرد

موضع گیری در برابر فرق ضاله ۴. ۱. ۳.

از دیگر برخوردهایی که امام عسکری (ع) با منحرفان فکری داشتند، موضع گیری در برابر فرق ضاله، از جمله غلات [29] و مفوضه بود. غالباً غلات یکی از ائمه را به خدا تشبیه کرده و مانند یهود و نصاری، قائل به تجسیم خداوند بودند. در آغاز، غلات شیعه، تنها به غلو درباره ائمه و پیشوایان خود می پرداختند؛ ولی از قرن دوم هجری، بعضی از فرق ایشان مطالب غلو آمیز خود را با سیاست آمیخته [و با دولت عباسی و اموی به مخالفت پرداختند]. 30

از آنجا که این اندیشه انحرافی، لطمه شدیدی بر عقاید مسلمانان و شیعیان می زد و پیامدهای ناگواری در پی داشت، بدین علت، معصومین، از آغاز پیدایش این تفکر غلط، آن را نکوهیدند و امامان علیهم السلام این طایفه را بدتر از یهود و کفار قلمداد کردند؛ زیرا چیزی را مدعی شده بودند که حتی یهود و نصارا هم نگفته بودند. از این رو، امام عسکری (ع) همچون دیگر امامان، مسلمانان را از پیروی چنین افرادی با چنین افکاری بر حذر می داشت؛ گرچه گاهی با برخی از ساده اندیشان و فریب خوردگان،

بسیار بزرگوارانه برخورد می کرد. به امید اینکه از باور خود دست بردارند، پیروان خویش را پنهانی موعظه می کرد.

:ادریس بن زیاد می گوید

من درباره اهل بیت (ع) حرف های بزرگی می زدم و غلو می کردم؛ لذا به طرف محله عسکر به راه افتادم تا رهبر شیعیان را ملاقات نمایم. وقتی به آنجا رسیدم در اثر خستگی و کوفتگی مسافرت، به حمام رفتم. در آنجا خوابم برد و بیدار نشدم تا اینکه امام درب را کوبید و من با کوبیدن درب بیدار شدم و امام را شناختم. از جا بلند شدم و پاهای مبارکش را بوسیدم. امام سوار بود و نوکران اطرافش بودند. امام لحظه ملاقات به من فرمود: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِه يَعْمَلُونَ».[31]
[به امام گفتم: «مولای من، همین مرا کافی است که من برای همین، اینجا آمده بودم.»] 32

در ملاقاتی که امام با کامل بن ابراهیم به نمایندگی از گروهی از مفوضه داشت، وی پاسخ سؤالات خود را از امام عصر این گونه دریافت کرد: مفوضه دروغ گفته اند؛ بلکه دل های ما ظرف مشیت های الهی است. پس اگر او بخواهد، ما می خواهیم. امام عسکری (ع) برای تأیید گفتار فرزندش، امام عصر عجل الله فرجه و رد گفته مفوضه به کامل بن ابراهیم فرمود: «پاسخ خود را دریافت کردی، [دیگر برای چه اینجا نشسته ای؟ از جای برخیز.»] 33

دفع فتنه با اقدام به موقع و بهره گیری از علم غیب ۵. ۱. ۳.

در زمان امام حسن عسکری (ع)، افرادی با فریب افکار عمومی، در پی تخریب عقاید دینی مردم بودند که با هوشیاری امام و اقداماتی به موقع، از اجرای اهداف خویش بازماندند. برای نمونه، یعقوب بن اسحاق کندی، فیلسوف معروفی بود که در عراق زندگی می کرد. این فیلسوف کتابی نگاشت و در آن، قرآن کریم را به تناقض گویی متهم ساخت. یعقوب بن اسحاق که تنها به سر می برد، خودش را با چنین توهماتی سرگرم کرده بود و امام از کار او آگاه شده بود.

روزی، شاگردان کندی، خدمت امام رسیدند. امام فرمود: «آیا در میان شما مرد رشیدی هست که استادان کندی را از کاری که در پیش گرفته و خود را به قرآن مشغول کرده است، باز دارد؟» یکی از شاگردان کندی گفت: «ما شاگردان او هستیم؛ چطور ممکن است در این مورد یا موارد دیگر، به او اعتراض کنیم؟» امام فرمود: «آیا حاضری آنچه را که می گویم، به او برسانی؟» او گفت: «بله.» امام فرمود: «برو با او انس بگیر و مهربانی کن و در راهی که در پیش گرفته، به او کمک برسان. وقتی که با او مأنوس شدی، به او بگو: «مسئله ای برایم پیش آمده که می خواهم از شما سؤال کنم.» او از شما خواهد خواست که سؤال کنی. پس به او بگو: «اگر گوینده این قرآن پیش تو بیاید، آیا ممکن است مقصود خود از گفته هایش را غیر از آن چیزی اعلام کند که شما گمان کرده اید؟» او در جواب شما خواهد گفت: «بله، ممکن است؛ زیرا او کسی است که وقتی چیزی را بشنود می فهمد.» آنگاه امام افزودند: «هرگاه یعقوب بن اسحاق این را قبول کرد، به او بگو: «شما چه می دانی. شاید گوینده قرآن، غیر از آنچه تو از آن فهمیده ای را اراده کرده است. در این صورت تو الفاظ را برای غیرمعانی خودش.» وضع نموده ای

آن مرد نزد کندی رفت و با او مهربانی کرد تا اینکه این مسئله را به وی القا کرد. کندی به او گفت: «حرف خود را تکرار کن؟» او تکرار کرد. سپس در گفته های خود اندیشه کرد و دید آنچه او می گوید، پذیرفتنی است و چه بسا در لغت چنین احتمالی ممکن باشد. کندی آنگاه سر برداشت و به «شاگرد گفت: «تو را به خدا سوگند، این سخن را از کجا یافته ای؟»

شاگرد گفت: «این مطلبی بود که به قلب من خطور کرد و من هم با شما در میان گذاشتم.» کندی گفت: «فردی مثل تو، هرگز نمی تواند از چنین هدایتی برخوردار باشد. تو در حدی نیستی که چنین درک و فهمی داشته باشی؛ لذا بگو این سخن را از چه کسی شنیده ای؟» شاگرد گفت: «امام عسکری (ع) چنین دستوری به من داد.» کندی گفت: «آری، اکنون حقیقت را بیان نمودی؛ زیرا چنین مطلبی جز از این خاندان صادر نمی شود.» سپس کندی هرچه را که تألیف کرده بود، خواست و آن ها را [آتش زد. 34]

چه بسا نوشته شدن این کتاب، منجر به پدید آمدن تفکرات ضد دینی و پیدایش فرقه منحرف جدیدی می شد که امام با درایت خویش، اصل و ریشه آن را قطع کرد.

از دیگر نمونه ها می توان به ماجرای خشکسالی سامرا اشاره کرد که در پی آن، معتمد، خلیفه وقت، فرمان داد مردم به نماز استسقا (طلب باران) بروند. مردم سه روز پیایی برای نماز به مصلا رفتند و دست به دعا برداشتند؛ ولی باران نیامد. روز چهارم، جاثلیق، بزرگ اسقفان مسیحی، همراه مسیحیان و راهبان به صحرا رفت. یکی از راهبان هروقت دست خود را به سوی آسمان بلند می کرد، بارانی درشت می بارید. روز بعد نیز جاثلیق همان کار را کرد و آن قدر باران آمد که دیگر مردم تقاضای باران نداشتند و همین امر موجب شگفت مردم و نیز شک و تردید و تمایل به مسیحیت در میان

بسیاری از مسلمانان شد. این وضع بر خلیفه ناگوار آمد و ناگزیر امام حسن عسکری (ع) را که زندانی بود، به دربار خواست و گفت: «امت جدت را دریاب که گمراه شدند.» امام فرمود: «از جاثلیق و راهبان بخواه که فردا سه شنبه به صحرا بروند.» خلیفه گفت: «مردم دیگر باران نمی خواهند؛ چون به قدر کافی باران آمده است؛ بنابراین به صحرا رفتن چه فایده ای دارد؟» امام فرمود: «برای آنکه به خواست خدا، شک و شبهه را برطرف سازم.» خلیفه فرمان داد پیشوای مسیحیان همراه راهبان، سه شنبه به صحرا رفتند. امام عسکری (ع) نیز در میان جمعیت عظیمی از مردم به صحرا آمد. آنگاه مسیحیان و راهبان برای طلب باران دست به سوی آسمان برداشتند. آسمان ابری شد و باران آمد. امام فرمان داد دست راهب معینی را بگیرند و آنچه در میان انگشتان اوست، بیرون بیاورند. در میان انگشتان او استخوان سیه فامی از استخوان های آدمی یافتند. امام استخوان را گرفت، در پارچه ای پیچید و به راهب فرمود: «اینک طلب باران کن، راهب این بار دست به آسمان برداشت؛ اما به عکس، ابر کنار رفت و خورشید نمایان شد. مردم شگفت زده شدند. خلیفه از امام پرسید: «این استخوان چیست؟» امام فرمود: «این استخوان پیامبری از پیامبران الهی است که از قبور برخی پیامبران برداشته اند و استخوان هیچ پیامبری ظاهر نمی گردد، جز آنکه باران نازل می شود.» خلیفه امام را تحسین کرد. استخوان را آزمودند. دیدند همان است که امام می فرماید. [35]

توقف در برابر شبهات و تأکید بر شیعه علی (ع) بودن ۶. ۱. ۳.

امام حسن عسکری (ع) به پیروان خود توصیه می فرمود که اگر درباره مسائل پیش آمده در جامعه که موجب سردرگمی یا ایجاد شک و شبهه می شود، نمی توانند مسیر درست را انتخاب کنند، توقف کنند تا با انتخاب اشتباه، موجبات تباهی دین و دنیای خود را فراهم نسازند.

ایشان می فرماید: «اورعُ الناسِ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ الشُّبْهَةِ. اعْبُدُ الناسِ مَنْ اقامَ عَلَى الفرائضِ. ازهدُ الناسِ مَنْ تَرَكَ الحَرَامَ. اشدُّ الناسِ اجتهاداً مَنْ تَرَكَ الذُّنُوبَ» (=پارساترین مردم کسی است که در هنگام شبهه توقف کند. عابدترین مردم کسی است که واجبات را انجام دهد. زاهدترین مردم کسی است که حرام را رها کند. کوشاترین مردم کسی است که گناهان را کنار بگذارد). [36] از طرفی، همواره تأکید می کرد که جز مسلک علی (ع)، شیوه دیگری اختیار نکرده و از پیروی از سایر فرق به شدت پرهیزند.

حسن بن ظریف می گوید: «به امام عسکری (ع) نامه نوشتم و از فرمایش پیامبر و درباره علی (ع) که فرموده بود: «مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» پرسیدم. امام در پاسخ فرمود: «ارَادَ بِذَلِكَ أَنْ يَجْعَلَهُ عِلْمًا يَعْرِفُ بِهِ حِزْبَ اللَّهِ عِنْدَ الْفِرْقَةِ» [37] (پیامبر و اراده کرده که علی (ع) را پرچمی قرار دهد که بواسطه او، حزب الله از گروه های دیگر شناخته شود

پانوش:

12. این باور که خدا بر همه چیزها و رویدادها، از گذشته و حال و آینده، آگاه است و چیزی، اعم از اندک و بسیار، بر او پوشیده نیست تا با آگاهی از آن، جهل پیشین وی برطرف شود، نک: یعقوب کلینی، کافی، به تصحیح علی اکبر غفاری، ج ۱، تهران: دار الکتب الاسلامیه، 1363، ص 107؛ ابن بابویه، 1375، ص 136

13. محمدباقر مجلسی، پیشین، ص 257؛ علی بن حسین مسعودی هزلی، اثبات الوصیه للإمام علی بن ابی طالب، تهران: انصاریان، 1384، ص 249

14-مائدة، 56

-محمدبن علی ابن شهر آشوب، پیشین، ص 439 [15] 15.

16.هیچ یادآوری تازه ای از طرف پروردگارشان برای آن ها نمی آید؛ مگر آنکه با بازی (و شوخی)
-به آن گوش می دهند، انبیا، 2

17.ما تو را به حق برای بشارت و انذار فرستادیم و هرامتی در گذشته انذارکننده ای داشته است،
-فاطر، 24

18-خداوند شنید سخن زنی را که درباره شوهرش به تو مراجعه کرده بود، مجادله، 1

19.محمدبن علی ابن شهر آشوب، همان، ص 469

20.محمدبن علی صدوق، توحید، قم: جامعه مدرسین، 1387، ص 102

21.محمدبن علی ابن شهر آشوب، پیشین، ص 462

22. محمد بن علی ابن شهر آشوب، همان، ص 470

23. واقفیه اسمی عام برای هر گروهی است که برخلاف جمهور، در یکی از مسائل امامت در قبول رأی اکثریت، توقف کرده‌اند و نام فرقه‌ای از شیعه که در مقابل قطعیه، منکر رحلت امام موسی کاظم (ع) شدند و امامت را به آن حضرت منتهی کردند و منکر امامت فرزندش شدند، محمد جواد مشکور، فرهنگ فرق اسلامی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، 1368، ص 454.

علی بن عیسی اربلی، پیشین، ص 912 [24]

25. صوفی منسوب به صوف به معنی پشم است؛ به همین دلیل آنها را پشمینه پوش می خوانند و پشمینه پوشی دأب انبیا و حواریون و زهاد بوده است. محور تصوف بر سه اصل پایدار بود: 1. اعتکاف برای عبادت که باهدف تصفیة نفس انجام می گرفت و از آن حقایق روحی استنباط می شد؛ 2. دل آگاهی که باعث فیضان معرفت خداوند در نفس انسان می گشت؛ 3. بر گرد افکار . عشق، محبت، عرفان، معرفت، بقا و امثال آن می گشت، محمد جواد مشکور، پیشین، ص 303

26. شیخ عباس قمی، سفینه البحار، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، بی تا، ص 145.

27. محمد بن عمر کشی، پیشین، ص 535؛ احمد بن علی نجاشی، الرجال، به تصحیح جلال الدین غروی آملی، تهران: مرکز نشر کتاب، بی تا، ص 60؛ محمد باقر مجلسی، پیشین، ص 318؛ عبدالله مامقانی، تنقیح المقال، ج 1، نجف: مرتضویه، 1352، ص 99

28. محمد بن عمر کشی، پیشین، ص 535؛ احمد بن علی نجاشی، پیشین، ص 60؛ عبدالله مامقانی، پیشین، ص 99

29. غلات جمع غالی است که در فارسی به معنای گزافه گوین است. آنان فرقه هایی از شیعه هستند که در تشیع افراط کرده و درباره ائمه خود، گزافه گویی کردند و ایشان را به خدایی رسانده یا قائل به حلول جوهر نورانی الهی در ائمه و پیشروان خود شدند یا به تناسخ قائل گشتند

30- محمد جواد مشکور، تاریخ شیعه و فرقه های اسلام تا قرن چهارم، تهران: اشراقی، بی تا، ص 151

31. آن ها [فرشتگان (ع) بندگان شایسته اویند. هرگز در سخن بر او پیشی نمی گیرند و (پیوسته) به فرمان او عمل می کنند، انبیا، 26 و 27

32- محمد بن علی ابن شهر آشوب، پیشین، ص 461

33- محمد بن حسن طوسی، الغیبه، تهران: دار الکتب الاسلامی، بی تا، ص 841

34- محمد باقر مجلسی، پیشین، ص 311؛ محمد بن علی ابن شهر آشوب، پیشین، ص 457؛
محمد محسن آقا بزرگ تهرانی، الذریعه الى تصانیف الشیعه، ج 3، بیروت: دارالاضواء، 1403،
ص 311-

35- محمد بن علی ابن شهر آشوب، پیشین، ص 458؛ مؤمن شبلنجی، پیشین، ص 167

36- حسن بن شعبه حرانی، تحف العقول عن آل الرسول، تهران: کتابچی، 1373، ص 519

37- علی بن عیسی اربلی، پیشین، ص 213